

# تبیین قیام‌های اسلامی در کشورهای عربی از منظر تئوری انقلاب‌های اجتماعی جان فوران

نورالدین اکبری کریم آبادی<sup>۱</sup>

## چکیده

در ماه‌های اخیر شاهد وقوع قیام‌ها و جنبش‌های انقلابی در نقاط مختلف جهان بوده‌ایم. در این میان می‌توان به انقلاب‌های موفق تونس و مصر در آفریقا و قیام‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه اشاره داشت. قیام‌هایی که جرعه آن در کشور آفریقایی تونس زده شد و پس از سرنگونی رئیس‌جمهور دیکتاتور این کشور، با سرعت عجیبی به دیگر نواحی منطقه مانند مصر، لیبی، بحرین، یمن و چند نقطه دیگر نیز تسری یافت. تا جایی که ظرف چند ماه دومینویی از خیزش‌ها و اعتراضات در خاورمیانه شکل گرفت و ملت‌ها به عنوان بازیگران اصلی این حوادث، برای سرنگونی رژیم‌های استبدادی حاکم بر کشور‌هایشان به پا خاستند. قطع نظر از این که آیا می‌توان قیام‌های اخیر خاورمیانه را «انقلاب» نام نهاد یا خیر - با در نظر گرفتن تعریف مشخص انقلاب در ادبیات علوم سیاسی - واضح است که این قیام‌های مردمی از عمق، گستره و ظرفیت اثرگذاری قابل توجهی برخوردار هستند؛ به نحوی که تاکنون در چهار کشور، دیکتاتورهای قدرتمند و باسابقه‌ای را که همگی در زمره بزرگ‌ترین متحدان یا همدستان امریکا در خاورمیانه

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





بودند- بن‌علی در تونس، مبارک در مصر، علی عبدالله صالح در یمن و قذافی در لیبی- از  
 اینکه قدرت به زیر کشیده‌اند. بی‌تردید وقوع این انقلاب‌ها و خیزش‌های انقلابی  
 بسیاری از صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان انقلابی را بر آن داشته تا به واکاوی و تبیین  
 علل بروز آنها از رویکردهای مختلف بپردازند. از جمله چهارچوب‌های نظری که قابلیت  
 بررسی تئوریک تحولات اخیر خاورمیانه را هر چند به طور نسبی امکان‌پذیر کرده و  
 بسترهای نظری سودمندی را برای درک این پدیده فراهم می‌سازد، نظریات مربوط  
 به انقلاب‌ها است. در این راستا بررسی تحولات اخیر کشورهای خاورمیانه و شمال  
 آفریقا در چهارچوب تئوری انقلاب‌ها می‌تواند رهیافتی مناسب برای آسیب‌شناسی  
 و نیز رصد کردن سمت‌وسوهای آینده فرآیندهای سیاسی در این کشورهای در حال  
 تحول به شمار رود. در این نوشتار ضمن بررسی، ارزیابی و تشریح نظریه‌های مربوط  
 به انقلاب‌ها در خصوص تحولات اخیر خاورمیانه، در تلاش هستیم تا با مبنا قرار دادن  
 نظریه انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم جان‌فوران به واکاوی، تحلیل و تبیین قیام‌های  
 اسلامی در منطقه بپردازیم.

## بررسی مفهوم انقلاب و قابلیت تعمیم آن به تحولات خاورمیانه عربی و شمال آفریقا

انقلاب به معنای تلاش برای تغییرات بنیادی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت  
 است.<sup>۱</sup> به تعبیری انقلاب از مقوله عصیان و طغیان است و ریشه در نارضایتی و خشم  
 از وضع موجود و آرزوی وضع مطلوب دارد.<sup>۲</sup> بدین لحاظ انقلاب مفهومی است ناظر به  
 نوع خاصی از تغییر که مهم‌ترین ویژگی آن «ناگهانی» و «بنیادی» بودن آن است. در  
 تعریف انقلاب‌های اجتماعی، گذشته از دو ویژگی فوق، صفت «خونین و خشونت‌آمیز  
 بودن» منازعات منجر به دگرگونی را هم افزوده‌اند. از ممیزاتی که هر انقلاب راستین  
 را از انواع مشابه آن مانند کودتا، انقلاب‌های درباری و شورش‌های کور و نافر جام جدا  
 می‌سازد شکل‌گیری «بسیج توده‌ای» در تحقق انقلاب راستین است. اهمیت این امر  
 چنان است که حقانیت و اعتبار انقلاب‌های نه با شدت و عمق تغییرات و نه با میزان  
 خشونت و خون‌های ریخته‌شده، بلکه با گسترده‌گی و مشارکت و حضور مردم در دوره  
 انقلابی سنجیده می‌شود. لذا پیوند میان مردم و انقلاب هم به شهادت تاریخ و هم حسب

۱. چالمرز جانسون، *تحول انقلابی؛ بررسی نظری پدیده انقلاب*، حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۷.  
 ۲. مرتضی مطهری، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۳۰-۲۹؛ و گی‌روشه، *تغییر اجتماعی*،  
 ترجمه منصور وثوقی، تهران، نی، ۱۳۶۶، ص ۲۹۱.

انقلاب‌های اجتماعی بر اساس شرایط ساختاری کشورها و نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و تحولاتی که در بهار ۲۰۱۱ و در کشورهای خاورمیانه ایجاد شدند، نمادی از انقلاب‌های اجتماعی دموکراتیک هستند؛ انقلاب‌هایی که بر اساس گفتمان دینی و نشانه‌هایی از اسلام‌گرایی شکل گرفته است

تعریف، واقعیتی مسلم و ملازمه‌ای حقیقی است. برینتون به نقل از اگوستین کوشن دو نوع تبیین از انقلاب را معرفی کرده است: یکی بر پایه «نظریه توطئه» و دیگری بر پایه «نظریه ضرورت».<sup>۱</sup> نظریه نخست مدعی آن است که انقلاب اساساً ایده‌ای از پیش اندیشیده‌شده در ذهن ایدئولوگ‌ها

و استراتژیست‌های انقلابی است که به دست انقلابیون حرفه‌ای و مردان عملی که در احزاب انقلابی یا سازمان‌های چریکی تشکل یافته‌اند طی یک نقشه و برنامه از قبل هماهنگ شده موبه‌موا اجرا می‌شود. در رویکرد بدبینانه توطئه‌نگر، هیچ جایی برای عوامل ساختاری تأثیر گذار در بستر اجتماعی در نظر گرفته نشده و هیچ نقشی برای اراده و آگاهی توده‌ها لحاظ نگردیده است. در حالی که «نظریه ضرورت» معتقد است انقلاب‌ها پدیده‌هایی واقعی و دارای علل اجتماعی هستند و بیش از آن که به تصمیم و اراده انقلابیون حرفه‌ای مربوط باشند به خواست مردم و ضرورت‌های گریزناپذیر اجتماعی باز می‌گردند. ضرورت‌شناسان انقلاب در رد نگاه بدبینانه نظریه پردازان توطئه، چنین ادعا می‌کنند که در غالب موارد این مردم بوده‌اند که با خیزش انقلابی خویش، انقلابیون حرفه‌ای را از کنج زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها نجات داده‌اند و آرت که می‌گوید نقش انقلاب‌گران حرفه‌ای برپا ساختن انقلاب نیست، بلکه مصدوره قدرت پس از وقوع انقلاب است؛ شاید آرت حوادث انقلاب روسیه و داستان اقدام حرفه‌ای لنین در به دست گرفتن عنان حرکت انقلابی در فاصله فوری تا اکتبر ۱۹۱۷ را در نظر داشته است. لذا چنین تلقی و تفسیری از انقلاب روسیه را شاید بتوان پذیرفت، اما به عنوان تبیینی برای همه انقلاب‌ها به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. عمق اعتراضات، فراگیر بودن درخواست برای تغییر در انقلاب‌های شمال آفریقا و خاورمیانه عربی تردید به جا نمی‌گذارد که حوادث اخیر در منطقه را نیز می‌توانیم در اعداد انقلاب‌های جهان قرار دهیم. در همه این موارد بخش عمده مردم در صحنه حضور دارند، خواست دگرگونی از جانب مردم ساختار نظام سیاسی کشور را نشانه می‌گیرد، نارضایتی عمومی است و ارزش‌های بنیادین اجتماعی و نظام سیاسی در حال تغییر است. اگر چه تلاش‌های فراوانی از سوی آمریکا و اروپا از یک‌سو و برخی نخبگان سیاسی این کشورها از سوی

۱. کرین برینتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سیم‌رغ، ۱۳۷۶، ص ۹۵.

دیگر وجود دارد که حرکت گسترده مردم مسلمان را مدیریت نموده و آن را در ذهن مردم منطقه و جهان به یک اعتراض محدود، کودتا یا تغییر دولت تقلیل دهند اما علائم فراوانی در این تحولات وجود دارد که نشان می‌دهد تحولات اخیر انقلاب‌هایی اساسی هستند که اگرچه نظام سلطه در صدد مدیریت و به تعبیری ناکام گذاشتن آنان است اما در ابعاد نظری، رویکردی جدید را در عرصه نظریه‌های انقلاب عرضه خواهند کرد که نمونه‌هایی جدید از انقلاب در دوره معاصر را تحلیل می‌نماید.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر می‌توان گفت که انقلاب‌های اجتماعی بر اساس شرایط ساختاری کشورها و نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و تحولاتی که در بهار ۲۰۱۱ و در کشورهای خاورمیانه ایجاد شدند، نمادی از انقلاب‌های اجتماعی دموکراتیک هستند؛ انقلاب‌هایی که بر اساس گفتمان دینی و نشانه‌هایی از اسلام‌گرایی شکل گرفته است. مشابه چنین انقلاب‌هایی را می‌توان در سال ۱۸۴۸ بر اساس قالب‌های گفتمانی انقلاب فرانسه مورد ملاحظه قرار داد. موج دیگری از چنین تحولاتی را می‌توان در سال ۱۹۸۹ و در کشورهای اروپای شرقی مشاهده نمود. چنین انقلاب‌هایی دارای قالب‌های گفتمانی متعارض با اقتدارگرایی سیاسی بوده است؛ در حالی که تحولات اخیر در برخی کشورهای خاورمیانه را می‌توان بر اساس «هویت‌گرایی اسلامی» مورد تحلیل قرار داد.<sup>۲</sup> «هویت‌گرایی اسلامی» واقعیت جدید سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. این امر انعکاس انقلاب اسلامی ایران در خاورمیانه تلقی گردیده و پیامدهای قابل توجهی در ارتباط با ثبات، موازنه و امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه به وجود می‌آورد.

## نظریه‌های انقلاب

در این مقاله قبل از پرداختن به دیدگاه جان فوران در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم لازم است که یک دسته‌بندی از نظریات انقلاب عرضه و سپس بر مبنای آن جایگاه نظریه فوران را در طبقه‌بندی نظریه‌های انقلاب بررسی نماییم. هر چند این کار دشوار است؛ اما با این حال این دسته‌بندی بالقوه سودمند است؛ زیرا به پژوهشگر امکان می‌دهد به هرج و مرج ظاهری موضوع نظم دهد. با این مقدمه کوتاه به دسته‌بندی

۱. مهدی سینایی، «انقلاب اسلامی، انقلاب‌های رنگی و انقلاب‌های عربی؛ تشابهات و تمایزات»، ۱۳۹۰/۲/۲۶، به آدرس اینترنتی:

<http://www.russiannews.ru/pers2>

۲. ابراهیم متقی، «بیداری اسلامی و گسترش روح دموکراتیک در خاورمیانه»، دیپلماسی صلح عادلانه، بهار ۱۳۹۰، ش ۴، ص ۱۷۰.

چهار گانه زیر می پردازیم:

۱. **نظریه های مارکسیستی انقلاب:** با وقوع انقلاب های سوسیالیستی در کشورهایمانند چین و روسیه که موجب حاکمیت اندیشه کمونیستی بر بخش هایی از جهان در دوران جنگ سرد شد، مجموعه نظریات جامعه شناسی کارل مارکس و فردریش انگلس به عنوان چهار چوب های نظری مهمی در توضیح علل و عوامل بروز رویدادهای مهمی چون انقلاب ها مطرح شد. بنا به نظر مارکس این طبقات هستند که در فرآیند انقلاب نقش اصلی را بازی می کنند و افراد، احزاب و گروه های قومی و مذهبی از توان لازم برای ایجاد تغییرات عمده اجتماعی برخوردار نیستند. مارکس به طور اساسی معتقد بود چنانچه در جامعه تضاد طبقاتی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شدت بگیرد به مبارزه طبقاتی و سپس انقلاب منجر خواهد شد. اندیشه مارکسیسم در توضیح علل انقلاب با التزام به نظریه «تکامل جبری و تدریجی تاریخ»، گذار از حکومت های محلی به ملی و نضج گرفتن «بورژوازی» یا سرمایه داری شهری در جوامع صنعتی را زمینه ساز مبارزات انقلابی برای رسیدن به یک جامعه بی طبقه بر می شمرد. مارکسیسم با اصالت دادن به جنبش های دهقانی و کارگری هدف بسیاری از انقلاب ها را پیروزی و برتری طبقه فرودست یا «پرولتاریا» و در نهایت مستحیل شدن سایر طبقات در این طبقه معرفی می کند. با توجه به آنچه گفته شد، محرومیت های اقتصادی و رفاهی طبقات پایین جامعه در مصر و تونس را می توان در چهار چوب نگاه مارکسیستی به عنوان عوامل کلیدی در بروز نارضایتی عمومی در نظر گرفت؛ اما باید توجه داشت که در مصر و تونس نارضایتی های مردمی تنها متوجه نظام سیاسی حاکم بوده و هیچ برخورد طبقاتی در این دو کشور به وقوع نپیوسته است. در لیبی و یمن نیز که تا حد زیادی جوامعی قبیله ای و عشیره ای به شمار می آیند، به موازات خیزش های مردمی برای ساقط کردن حاکمان دیکتاتور، زمینه بروز برخوردهای طبقاتی چندان وجود نداشته است. در خصوص تحولات کشوری چون بحرین که در مرحله نهضت مردمی علیه رژیم حاکم قرار دارد نیز لازم به ذکر است که مبارزات مذهبی اکثریت شیعیان با اقلیت حاکم سنی مذهب دارای اصالت است نه مبارزه طبقاتی.

۲. **نظریه های کارکردگرا:** تالکوت پارسونز نظریه پرداز اصلی مکتب کارکردگرایی ساختاری، جامعه را نظامی متشکل از عناصری به هم پیوسته می داند که علت بقای آن وحدت ناشی از ارزش های مشترک است. به نظر او ایجاد یک جامعه ممکن نیست مگر آن که تمام اعضای آن اصول و ارزش هایی را مورد قبول قرار دهند. این ارزش ها



هم واقعیات اجتماعی را تبیین می‌کنند و هم معیاری برای تعیین واکنش مناسب در مقابل آن هستند. موضوع اصلی مطالعه پارسونز، نظم و ثبات اجتماعی است. در مقابل، جانسون با الهام گرفتن از آرای پارسونز در صدد تبیین تحول خشونت‌آمیز اجتماعی است. او هم نقطه عزیمت خود را ثبات و نظم قرار می‌دهد و بر آن است که مهم‌ترین عملکرد و فایده نظام ارزشی جامعه، مشروعیت و مقبولیت بخشیدن به بهره‌برداری از قدرت است یعنی نقش و موقعیت اقتدار را در یک جامعه تعیین می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد.<sup>۱</sup> به طور کلی بر مبنای دیدگاه کارکردگرایان (جانسون و پارسونز) یک نظام اجتماعی خاص، هنگامی دچار مشکل است که ارزش‌ها نتوانند تغییرات محیط را توجیه کنند یا بر عکس هنگامی که تغییر ارزش‌ها به معنی نادرست تلقی شدن خود محیط باشد؛ وقتی چنین ارزش‌هایی دیگر قادر به تبیین محیط نباشند، نظام اجتماعی وارد دوره‌ای از دشواری‌های بزرگ می‌شود که در نهایت منجر به شکل‌گیری انقلاب می‌شود. به نظر می‌رسد که چهار چوب ارائه شده در این نظریه در تبیین ظهور وضعیت انقلابی در کشورهای عربی چندان راهگشا نیست؛ زیرا عدم توجه جانسون به واقعیات موجود نظیر نابرابری در ثروت و قدرت میان طبقات و گروه‌های اجتماعی که یکی از عوامل مهم در قیام مردم عرب علیه حاکمان مستبدشان می‌باشد ما را به این نتیجه می‌رساند که این نظریه نیز از قدرت تبیین‌کنندگی زیادی برای خیزش‌های عربی برخوردار نیست.

۳. **نظریه جامعه توده‌وار:** نظریه دیگری که مدعی ارائه چهار چوب نظری مناسب برای بررسی انقلاب‌هاست، نظریه «جامعه توده‌وار» است که در اواسط سده بیستم میلادی توسط هانا آرت و ویلیام کورن هاووزر پایه‌گذاری شد. بر اساس این نظریه که در زمره تئوری‌های کارکردگرایانه قرار می‌گیرد و بر مفاهیمی چون آزادی بر مبنای دموکراسی و تکثرگرایی تأکید دارد، فرض بر وجود گروه‌های گوناگونی نهاده شده که در جوامع برای کسب موقعیت‌ها و فرصت‌های موجود رقابت می‌کنند. در این رقابت برخی منافع و انگیزه‌های مشترک در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند مغایر با حقوق دیگر شهروندان و منافع دایمی و جمعی جامعه باشد. در نظریه جامعه توده‌وار شرایط سقوط اقتدار مرکزی و از بین رفتن مشروعیت نظام قدرت به موازات گسسته شدن هویت جمعی و زنجیر پیوست سایر وفاداری‌های گروهی، حزبی و نیز سنتی می‌تواند یک

۱. حمیرا مشیرزاده، «مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، ر/هیرد، بهار ۱۳۷۵، ش ۹، ص ۱۳۵-۱۳۴.  
 ۲. مصطفی ملکوتیان، سبیری در نظریه‌های انقلاب، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص ۶۷.

اگرچه تلاش‌های فراوانی از سوی امریکا و اروپا از یک سو و برخی نخبگان سیاسی این کشورها از سوی دیگر وجود دارد که حرکت گسترده مردم مسلمان را مدیریت نموده و آن را در ذهن مردم منطقه و جهان به یک اعتراض محدود، کودتا یا تغییر دولت تقلیل دهند اما علائم فراوانی در این تحولات وجود دارد که نشان می‌دهد تحولات اخیر انقلاب‌هایی اساسی هستند که اگرچه نظام سلطه در صدد مدیریت و به تعبیری ناکام گذاشتن آنان است اما در ابعاد نظری، رویکردی جدید را در عرصه نظریه‌های انقلاب عرضه خواهند کرد که نمونه‌هایی جدید از انقلاب در دوره معاصر را تحلیل می‌نماید

گروه را موفق به بسیج توده‌های بی‌بهره از انسجام و همبستگی اجتماعی نماید و با ایجاد یک مرکز قدرت بدیل موجب تحولی چون انقلاب گردد. به عبارتی طرفداران این نظریه، جامعه توده‌وار را برای ایجاد حس همبستگی و ثبات اجتماعی قوی‌تر مفید می‌دانند؛ زیرا از آنجا که جوامع توده‌وار تجربه یکنواختی برای مردم فراهم می‌کنند، امکان بیشتری برای اتفاق نظر بر سر موضوعات اساسی به وجود می‌آورند. اگر چنین وضعی دچار اخلال شود، انقلاب رخ خواهد داد. بنابراین نظریه جامعه توده‌ای که در مقابل جامعه مدنی قرار می‌گیرد می‌تواند تا حدی توجیه‌گر

تحولاتی چون روی کار آمدن نازی‌ها و فاشیست‌ها در کشورهای آلمان و ایتالیا در دهه‌های میانی قرن گذشته باشد؛ اما واقعیت‌های موجود در کشورهایی مانند مصر و تونس ناکارآمدی نظریه جامعه توده‌وار را در توجیه انقلاب‌های این کشورها هویدا می‌سازد؛ زیرا وجود نوعی هویت جمعی در کشورهای منطقه به واسطه نفوذ اسلام در بنیادهای اجتماعی این کشورها، فعالیت هر چند محدود احزاب سیاسی به خصوص در مصر و به وجود نیامدن تغییری محسوس در کارکردهای ساختار و نظام سیاسی حاکم در کشورهای عربی که بتوان آن را از دریچه نگاه کارکردگرایی به عنوان عامل برهم‌زننده ثبات و تعادل ساختاری تلقی کرد، موجب می‌شود که این نظریه نیز نتواند بستری مناسب برای بررسی نظری رویدادهای اخیر منطقه فراهم سازد.

۴. **نظریه توقعات فزاینده:** «توقعات فزاینده» نظریه‌ای است که بر پایه یافته‌های روان‌شناسی، تضاد انتظارات مردم با واقعیات جامعه را دلیل اصلی بروز انقلاب‌ها برمی‌شمرد. اندیشمندانی چون الکسی دو توکویل و پس از وی جیمز دیویس اعتقاد دارند که در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است که در یک جامعه بشری، مردم در فقر شدید یا زیر شدیدترین ستمگری‌ها زندگی کنند اما اعتراضی را برنیاگزینند. فقر دایمی و محرومیت‌ها، مردم را انقلابی نمی‌کند بلکه آنها به صورت معمول، شرایط را با تسلیم،



حمایت جدی توده‌های مردمی ناراضی و به ویژه جوانان از فراخوان جریان‌های سیاسی - اجتماعی برای پیوستن به جنبش اجتماعی و انقلابی اخیر و استمرار حضور بسیار گسترده آنها، ابتدا در تونس و سپس در مصر باعث شکل‌گیری و گسترش جنبش اجتماعی در سایر کشورهای عربی شد

رضایت و ناامیدی خاموش تحمل می‌کنند. احتمال وقوع انقلاب‌ها زمانی بیشتر است که بهبودی در شرایط زندگی عمومی پدید آمده و سطح زندگی شروع به بالا رفتن کند. در ادامه سطح توقعات و انتظارات عمومی افزایش یافته و در صورتی که شرایط بهبود وضعیت کند شده و در حد انتظار نباشد به واسطه اوج گرفتن احساس ناکامی تمایل به شورش به وجود خواهد آمد. بنابراین، محرومیت مطلق هرگز به انقلاب نخواهد انجامید بلکه این محرومیت نسبی از گسترش برابری، مشارکت سیاسی و به ویژه بهبود وضعیت معیشتی و اقتصادی است که به اعتراض‌های عمومی دامن می‌زند. با توجه به افزایش سطح ارتباطات در جهان کنونی، آگاهی ملت‌های عربی از وضعیت مشارکت سیاسی، آزادی‌ها و حقوق فردی و رفاه اقتصادی شهروندان دیگر کشورها و قیاس با وضعیت داخلی تا حدودی می‌تواند توجه‌کننده خیزش‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا باشد اما نکته اینجاست که چه تغییر رو به بهبودی برای زندگی شهروندان این کشورها در بازه زمانی پیش از انقلاب‌ها به وجود آمده است؟ به گمان دوتوکویل انقلاب‌ها در زمانی رخ نمی‌دهند که امور از بد بودن به سمت بدتر شدن برود بلکه بر عکس در بیشتر موارد مردمی که طی دوره‌ای طولانی بدون هیچ اعتراضی حکومتی سرکوبگر و مستبد را تحمل کرده‌اند زمانی که ناگهان احساس کنند حکومت از فشار خود کاسته است به مخالفت و ضدیت با آن بر می‌خیزند. بررسی وضعیت سیاسی و اقتصادی جوامع کشورهای عربی نشان می‌دهد که برخلاف رویه‌های اعلانی برخی دولت‌ها - آن هم در سطحی محدود - هیچ کاهشی در سطح فشار حکومت‌ها صورت نگرفته است. در کشوری چون مصر کمی پیش از انقلاب انتخابات پارلمانی در فضای پلیسی جامعه به نفع حزب حاکم مصادره شده و زمینه‌های ایجاد حکومتی موروثی در حال فراهم شدن بود. همچنین در شرایط بحران جهانی اقتصاد، برنامه‌های ریاضت اقتصادی و حذف ستون‌های بودجه برخی دولت‌ها برای پارانهای عمومی بر وخامت اوضاع معیشتی و رفاهی مردم افزوده بود. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که نظریه توقعات فزاینده نیز تطابق چندانی با وضعیت انقلاب‌های عربی نداشته است. در کنار نظریاتی که از آنها یاد شد تئوری‌هایی چون «محرومیت نسبی» و «سیر تکاملی جوامع»



نیز مطرح بوده است که هر کدام از آنها به واسطه فقدان عنصر جامعیت و کم توجهی به بنیادهای متفاوت فرهنگی، تاریخی و اجتماعی جوامع خاورمیانه و شمال آفریقا توانایی ریشه‌یابی، تبارشناسی، بررسی کارکردی و تشخیص روند تحولات آینده را نداشته‌اند. بنابراین، هر چند برخی از مفاهیم و فضا‌سازی‌های تئوریک این نظریات می‌تواند به توضیح بخشی از علل وقوع رویدادهای مذکور بپردازد اما بستر کار و مناسبی را برای بررسی نظری انقلاب‌های عربی فراهم نمی‌آورد. در این میان تئوری‌های نظریه‌پردازانی مانند «جان فوران» با توجه به قابلیت بسیط بودن گستره فضای نظری و ویژگی جامعیت نسبت به دیگر تئوری‌هایی که بررسی شد می‌تواند در ایجاد درک نظری از تحولات اخیر کارایی بیشتری داشته باشد.

### جایگاه نظریه فوران در طبقه‌بندی نظریه‌های انقلاب

در زمینه انواع نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه شده است. جک گلدستون در میان نظریه‌های انقلاب اجتماعی سه نسل را از هم تمیز می‌دهد. به زعم او نسل اول را که طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ شکل گرفت، می‌توان مکتب «تاریخ طبیعی انقلاب‌ها» نام نهاد. این دسته تلاش دارند الگوی واقعی را که در فرآیند تحول انقلابی روی می‌دهد توصیف کنند. تحلیل‌های این نویسندگان در کنار فقدان شالوده‌های تئوریک، ادعای مشخص و صریحی را در خصوص علت و نیز زمان به وجود آمدن وضعیت انقلابی مطرح نمی‌کردند و در خصوص علل انقلاب عموماً مجموعه‌ای پراکنده و التقاطی را از عوامل مختلف بدون اینکه آنها را در چهارچوب تئوریک مشخص قرار دهند ذکر می‌کردند. لوبون، الوود، سوروکین، ادواردز، جرج پتی، و کرین برینتون از جمله مهم‌ترین نظریه‌پردازان نسل اول هستند. نسل دوم نظریه‌پردازان انقلاب که طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ قلم می‌زدند از توصیف صرف فرآیند انقلاب فراتر رفته‌اند و تلاش کرده‌اند توضیح دهند که چرا و چه وقت انقلاب روی می‌دهد. نویسندگان این دوره با بهره‌جستن از نظریه‌های علوم اجتماعی - که عمدتاً از پارادایم نوسازی نشئت گرفته بودند - کوشیدند توضیح دهند که انقلاب‌ها چرا و چه زمانی رخ می‌دهند. تحلیل‌های مبتنی بر نظریه‌های روانشناختی (ناکامی پرخاشجویی) نظریه‌های جامعه‌شناختی (ساختاری - کارکردی) و علم سیاست (نظریه تکثرگرا و منازعه گروه‌های ذینفع) از جمله این تحلیل‌ها هستند. دیدگاه‌های اسملسر، چالمرز جانسون، جیمز دیویس، رابرت گر و ساموئل هانتینگتون در چهارچوب



به نظر فوران، انقلاب یک پدیده چندعلیتی است؛ به همین جهت او در تئوری خود همزمان به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توجه کرده و انقلاب را محصل و برآیند این عوامل چندگانه می‌داند

نسل دوم نظریات انقلاب‌ها جای می‌گیرند. نسل سوم که از دهه ۱۹۷۰ به بعد مطرح شدند، بیشتر ساخت‌گرا هستند و نقطه تمرکز تحلیل خود را بر ساختارهای دولت، فشارهای بین‌المللی، جامعه دهقانی، نیروهای نظامی و رفتار نخبگان قرار

داده‌اند. رهیافت عمومی در تحلیل‌های این نویسندگان، از دو جهت با نظریه پردازان پیشین متفاوت است؛ اول اینکه کاملاً بر پایه شواهد تاریخی بنا شده است؛ دوم آن که نظریه پردازان نسل سوم، کلی‌نگرتر هستند؛ بدین معنا که علاوه بر بررسی علل بروز انقلاب‌های اجتماعی در پی تبیین برون‌دادهای مختلف انقلاب‌ها نیز هستند. آیزنشتات، پیگ، تریمرگر، چارلز تیلی و اسکاچپول از مهم‌ترین نظریه پردازان این نسل هستند.<sup>۱</sup> فوران خود معتقد است که به تازگی جریان فکری دیگری پا گرفته است که می‌رود نسل چهارم نظریه پردازان را شکل دهد. این نسل از سطح ساختارگرایی محض فراتر رفته و با توجه به عناصری همانند توسعه نامتوازن سرمایه‌داری، شرایط بسیج سیاسی، بحران‌های نوسازی، نقش دولت، نقش ایدئولوژی و شرایط بین‌المللی، در کنار ساختارهای اجتماعی عوامل متعددی را برای تبیین چرایی انقلاب مطرح ساخته‌اند.<sup>۲</sup> این نظریه پردازان تحلیل‌های جدیدی را در خصوص انقلاب‌های جهان سوم رقم زده‌اند. ویژگی مشترک این تحلیل‌ها آن است که بر ناکارآمدی نظریه‌های موجود انقلاب در حوزه علوم اجتماعی در تبیین انقلاب‌های جوامع جهان سوم تأکید دارند و معتقدند که ساختار این کشورها و جایگاه آنها در نظام جهانی، به گونه‌ای است که برای تبیین انقلاب‌های ایجادشده در این کشورها، باید نظریه یا نظریه‌هایی مبتنی بر وضعیت ویژه این کشورها رایج شود. این جریان فکری جدید، تلاش کرد تا از رهگذر نقد چشم‌اندازهای موجود برای تبیین انقلاب‌های جهان سوم، چهار چوب نوینی را برای تحلیل این انقلاب‌ها طراحی کند. این جریان از دیدگاه مکتب وابستگی و به ویژه نظریه پردازان امریکای لاتین در خصوص توسعه و توسعه‌نیافتگی، کاملاً متأثر بود. افرادی هم چون احمد اعجاز (پاکستانی)، حمزه علوی (مسندی)، جان والتون، اریک

۱. محمد شجاعیان، *انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۶، ۷۲، ۷۶ و ۸۵؛ ابراهیم مجیدی و امیر محمد سوری، «واکاوی انقلاب‌های رنگی»، *راهبرد*، تابستان ۱۳۸۷، ش ۴۷، مرکز تحقیقات استراتژیک، ص ۳۳۷-۳۳۵.

۲. جان فوران، «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم؛ مقایسه‌ای بین ایران، نیکاراگوئه و السالوادور»، ترجمه مینو آقایی خوارزمی، *راهبرد*، بهار ۱۳۷۵، ش ۹، ص ۲۳۲.

ولف، فریده فرهی، ویکهام کرولی و جان فوران از این گروه هستند.<sup>۱</sup>

## نظریه انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم جان فوران

با توجه به ضعف‌هایی که در نسل سوم تئوری‌های انقلاب وجود داشت جان فوران با ارائه یک تقسیم‌بندی جدید از انقلاب‌های قرن بیستم به تعداد قابل توجهی از آنها نام «انقلاب‌های جهان سوم» می‌نهد؛ انقلاب‌هایی که به ادعای فوران از انقلاب‌های دهقانی جوامع با سنت پادشاهی متفاوت است. فوران نظریه خود را مدلی توانا و شایسته برای تبیین هر چه بهتر انقلاب‌هایی می‌داند که از نظریه‌های قبلی پوشیده مانده‌اند؛ یعنی انقلاب‌های جهان سوم. گرچه می‌توان گفت با توجه به این که اکثر انقلاب‌های قرن بیستم در جوامع جهان سوم اتفاق افتاده‌اند، نظریه‌های قبلی نیز به دلیل پرداختن به همین انقلاب‌ها به نوعی نظریات مربوط به انقلاب‌های جهان سوم نیز بوده‌اند؛ اما شاید اشکال عمده آنها این بوده است که با اهمیت دادن بیش از حد به انقلاب‌های انگلیس، امریکا و فرانسه، حتی از دیدن واقعیات انقلاب‌های بزرگ دیگری نظیر انقلاب روسیه و چین آن‌گونه که باید غافل مانده و سایر انقلاب‌های کوچک‌تر را نیز در زیر سایه سنگین این نظریات به مطالعه نشسته‌اند؛ به طوری که باعث شده است ویژگی‌های بارز و عمده این انقلاب‌های مهم از قلم افتاده و مغفول ماند. به نظر فوران، انقلاب یک پدیده چندعلیتی است؛ به همین جهت او در تئوری خود همزمان به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توجه کرده و انقلاب را حاصل و برآیند این عوامل چندگانه می‌داند. به طور کلی از نظر فوران تقارن و انباشت چهار عامل و پدیده یعنی توسعه وابسته، دولت بسته و سرکوب‌گر، گشایش در نظام جهانی و افول اقتصادی باعث ظهور بحران انقلابی شده و وجود فرهنگ‌های سیاسی مخالف، بازیگران مختلف را به درون یک ائتلاف ضد دولتی هدایت می‌کند و باعث انقلاب می‌گردد. فوران مطالب فوق‌الذکر را در مقاله‌ای به نام «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم؛ مقایسه‌ای بین ایران، نیکاراگوئه و السالوادور» تئوریزه کرده و به صورت مدل انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم مطرح می‌سازد.<sup>۲</sup> بر اساس این مدل دو عنصر و پدیده به شکل‌گیری روند «توسعه وابسته» در برخی از کشورهای جهان سوم می‌انجامد؛ نظام جهانی و ساختارهای اجتماعی از قبل موجود. نظام جهانی از طریق کشورهای سرمایه‌دار و قدرتمند (مرکز)

۱. جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، رسا، ۱۳۷۸، ص ۵۳۰؛ همچنین رک: محمد شجاعیان، همان.  
۲. محمدباقر خرم‌شاد، «بازتاب انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب»، ۱۳۸۶/۴/۲، سایت باشگاه اندیشه.





فشارهای خارجی اقتصادی، سیاسی و نظامی قابل توجهی بر کشورهای جهان سوم (پیرامون) وارد می‌سازد. این فشارها در برخورد و تلاقی با ساختارهای موجود به پیدایی ترکیب جدیدی از وجوه تولید سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری می‌انجامد. نتیجه آن در اقتصادهای پویاتر فرآیندی از انباشت سرمایه است که می‌توان آن را فرآیند «توسعه وابسته» نامید که اساساً رشدی در چهارچوب محدودیت‌هاست. به عبارت دیگر، برخی شاخص‌های توسعه (مثل تولید ناخالص ملی، تجارت داخلی و صنعتی شدن) پیشرفت‌هایی را نشان می‌دهد، ولی همه اینها به نوبه خود در برگیرنده و حامل پیامدهای منفی برای طبقات اجتماعی است که با مشکلاتی نظیر بیکاری، تورم، ازدحام جمعیت شهری، کمبود مواد غذایی، خدمات آموزشی و بهداشتی و... مواجه می‌شوند. حفظ و بازتولید چنین شرایطی نیازمند یک دولت سرکوب‌گری است که ضامن حفظ نظم در ترتیبات اجتماعی است. فوران علاوه بر پیدایی توسعه وابسته و دولت سرکوبگر، سه شرط دیگر را برای وقوع یک انقلاب لازم و کافی می‌داند. این سه شرط عبارت‌اند از: فرهنگ سیاسی مخالف، زوال اقتصاد داخلی و گشایش در نظام جهانی. منظور از فرهنگ سیاسی مخالف آن است که بخش‌های گوناگون مردم و طبقات اجتماعی جامعه تغییرات گسترده اجتماعی و اقتصادی را که در نتیجه ایجاد توسعه وابسته در جامعه به وجود آمده است از طریق جهت‌گیری‌های فرهنگی و ارزشی از قبل موجود در جامعه مانند ایده‌های ملی‌گرایی، سوسیالیسم و یا مذهب تعبیر و تفسیر می‌کنند. در واقع، این جهت‌گیری‌های فرهنگی دستمایه‌های مقابله با دولت سرکوبگر و حامیان خارجی آن را فراهم و نقش مهمی را در توانایی سازماندهی جنبش‌های انقلابی ایفا می‌کنند.<sup>۱</sup> اگر در یک جامعه جهان‌سومی این هر سه، یعنی نابرابری و مشکلات توسعه وابسته، دولت سرکوبگر و فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت شکل گرفته باشد چنین جامعه‌ای ممکن است دچار بحران شود که در این صورت پیدایی وضعیت انقلاب نیز قابل انتظار است. این بحران زمانی می‌تواند تبدیل به یک روند انقلابی شود که این جامعه شاهد زوال اقتصادی داخلی و فشار از خارج با گشایش در نظام جهانی باشد. زوال اقتصادی، شرایط اقتصادی و سطح زندگی را برای توده‌های مردم غیر قابل تحمل‌تر می‌سازد که در این حالت حمایت‌های آشکار قدرت‌های بزرگ مرکزی از دولت‌های سرکوبگر حاشیه‌ای کم می‌شود و این فرصتی ولو کوتاه در اختیار ناراضیان جهان‌سومی برای شورش و قیام

۱. محمود کتابی، صمد کلانتری و کریم رضادوست، «نظریه نظام جهانی جان فوران و انقلاب اسلامی ایران»، جامعه‌شناسی/ایران، دوره پنجم، ش ۳، ص ۷۲.

از نظر فوران تقارن و انباشت چهار عامل و پدیده یعنی توسعه وابسته، دولت بسته و سرکوب گر، گشایش در نظام جهانی و افول اقتصادی باعث ظهور بحران انقلابی شده و وجود فرهنگ‌های سیاسی مخالف، بازیگران مختلف را به درون یک ائتلاف ضد دولتی هدایت می‌کند و باعث انقلاب می‌گردد

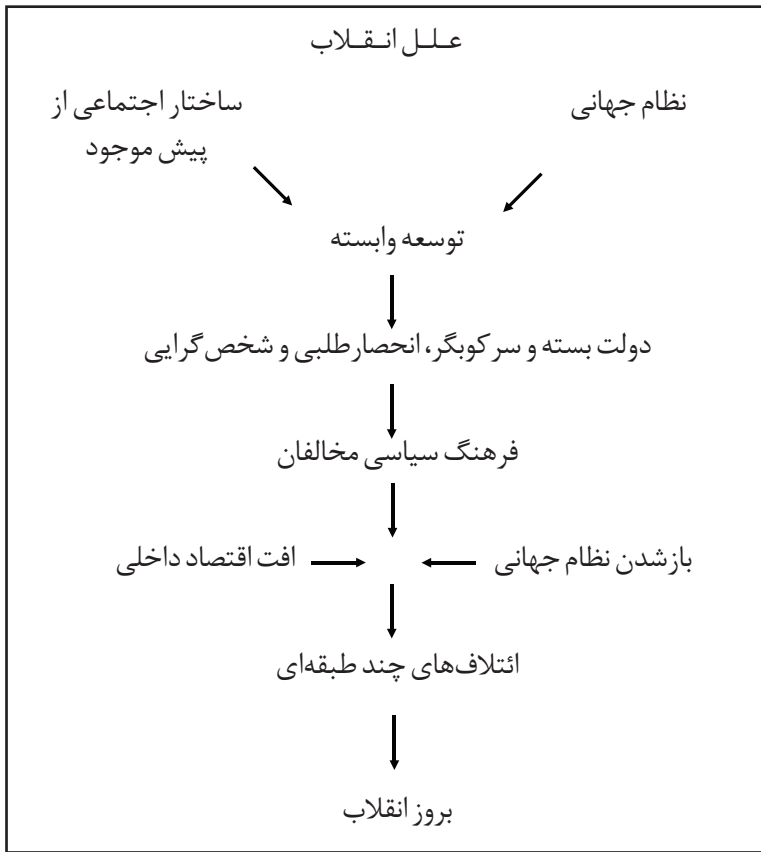
قرار می‌دهد. فوران در رابطه با ویژگی و ماهیت بحران دوم یعنی باز شدن فضای جهانی توضیح می‌دهد که کشورهای جهان سوم که معمولاً از جانب کشورهای مرکز تحت فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دارند، این پدیده معمولاً به شکل فشارهای دیگری چون ورشکستگی اقتصادی و یا شکست در جنگ، که به نظر اسکاچپول در مورد رژیم‌های زراعی

صدق می‌کند، ظاهر نخواهد شد؛ بلکه هم‌چنان که گلدفرانک گفته است، این گشایش چیزی جز تخفیف کنترل‌های بیرونی نیست. فرانک چندین سناریو را مطرح می‌کند: ۱. زمانی که قدرت‌های عمده، خود درگیر جنگ و یا مشکلات داخلی هستند؛ ۲. زمانی که بین قدرت‌های عمده‌ای که دشمن یکدیگر هستند توازنی ایجاد شده است؛ یا ۳. زمانی که شورشیان بیش از دولت از کمک‌های خارجی بهره‌مند می‌شوند.<sup>۱</sup> به نظر فوران، پس از انتشار مقاله فرانک، انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه، نظرها را به نوع دیگری از زمینه مساعد جهانی جلب کرده است: پس گرفتن آشکار حمایت شدید و مؤثر از رویه‌های سرکوبگرانه یک دیکتاتور. گلدستون می‌نویسد وقتی یک قدرت مرکزی مثل ایالات متحده، بر انجام دادن اصلاحات در یک کشور جهان سومی اصرار می‌ورزد مجموعه‌ای از الزامات متناقض را در پی خواهد داشت: اگر حاکم، اصلاحات آزادی‌بخش را تصویب کند، پایه‌های حکومت خویش را سست کرده است و اگر چنین نکند کمک آن قدرت بزرگ را که برای حفظ حکومتش ضروری است از دست می‌دهد.<sup>۲</sup> فوران معتقد است در صورتی که همه شرایط مذکور وجود داشته باشند، وضعیت انقلابی بدون تردید ایجاد خواهد شد که در نتیجه آن ائتلافی چندطبقه‌ای از نیروهای اجتماعی ستم‌دیده به منظور قبضه قدرت دولتی و ایجاد یک نظام سیاسی جدید شکل می‌گیرد. تحلیل جان فوران را در خصوص علل ایجاد انقلاب‌های اجتماعی در جهان سوم می‌توان به صورت خلاصه این‌گونه نشان داد:<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۷۳.

۲. همان.

۳. جان فوران، همان، ص ۵۳۶.



## توسعه وابسته و دولت سرکوبگر در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا

منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک ویژه خود و نیز ویژگی‌های دینی و مذهبی، جمعیتی، سرزمینی، نظامی و منابع طبیعی ارزشمند، در درازای تاریخ همواره کانون توجه دول بیگانه و قدرت‌های استعماری بوده است. این منطقه به واسطه موقعیت استراتژیک، ژئوپلیتیک و وضعیت سیاسی حاکم بر آن، عنصر مهم و تأثیرگذار بر معادلات بین‌المللی محسوب می‌شود و همواره صحنه نفوذ و منازعات قدرت‌های بزرگ عرصه بین‌الملل بوده و میزان حضور در این منطقه یکی از عوامل مهم در تعیین میزان قدرت جهانی و موقعیت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در عرصه رقابت جهانی بوده است. ژئوپلیتیک برتر و قرار گرفتن در حد فاصل قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، منشأ مواد خام

ارزان قیمت برای اقتصاد دنیا و کانون انرژی جهان به خصوص نفت و گاز و بازار بزرگ مصرف تولیدات کشورهای صنعتی و توسعه یافته این منطقه را کانون توجه قدرت‌های بزرگ سیاسی، اقتصادی جهان تبدیل کرده است.

خاورمیانه که بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ از آن سربرآورده بودند، در سایه دخالت‌های دولت عثمانی و قدرت‌های اروپایی به شیوه‌های گوناگون، گرفتار سستی و ایستایی شد. ایستایی به جای پیشرفت و فرمانبری و دست و پابستگی به جای گردن‌فرازی نشست و معادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در خاورمیانه سرشت طبیعی خود را از دست داد. از سال‌های پایانی سده یازدهم میلادی، حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جهان عرب سخت از سیاست‌ها و رویکردهای قدرت‌های بزرگ اروپایی اثر پذیرفته است. البته سلطه‌گری دولت عثمانی و نیز کشمکش‌های دیرپای آن دولت با دولت‌های اروپایی در این منطقه را نباید از یاد برد. دولت‌های اروپایی و عثمانی در راستای منافع خود، مسیر تحولات در زمینه‌های گوناگون را سمت و سو می‌دادند و تعادل نیروهای اجتماعی را بر هم می‌زدند. آنها و به ویژه اروپاییان، در گذر زمان در پرتو توسعه اقتصادی، پیشرفت‌های تولیدی و تکنولوژیک و توانمندی نظامی بر مردمان در خاورمیانه عربی برتری یافته بودند و همین زمینه را برای حضور استثمار‌گرایانه آنها در منطقه فراهم آورد. قدرت‌های خارجی بزرگ و بیگانه از سال‌های پایانی سده یازدهم به شیوه‌های گوناگون و به مناسبت‌های متفاوت به ایفای نقش پرداختند. هدف غایی این بازیگران با همه تفاوت‌هایی که داشتند، حفظ منافع، بالا بردن جایگاه خود در سطح بین‌المللی و بهبود بخشیدن به اوضاع داخلی‌شان بود. از همین رو سیاست خود را در خاورمیانه عربی بر این پایه نهادند که کارها در همه زمینه‌ها به گونه‌ای پیش رود که منافع استعمارگران به خطر نیفتد. در میان نیروهای بیگانه، اروپاییان بیشترین نفوذ و اثرگذاری را در منطقه داشتند. آنچه پیروزی‌شان را تضمین می‌کرد، توانمندی در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و تکنولوژیک بود. توانمندی‌های چشم‌گیر آنها و پیروزی‌هایشان در جنگ جهانی اول در برابر عثمانی باعث شد که بیشتر از دولت عثمانی بر معادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهان عرب تأثیر بگذارند و مسیر طبیعی تحولات را در این منطقه دگرگون کنند. دولت‌های اروپایی در راستای تحکیم جایگاه استعماری خود به دخالت در امور داخلی و معادلات قدرت در خاورمیانه پرداختند. آنها در زمینه اقتصادی راه دوستی و همکاری با زمین‌داران بزرگ و به عبارت دیگر پشتیبانی از





فئودال‌ها را در پیش گرفتند و مانع از پاگرفتن و بالندگی بورژوازی ملی شدند. ساختار اقتصادی سرمایه‌داری جهانی (سرمایه‌داری بازرگانی) در سایه مخالفت‌های فئودال‌های برخوردار از پشتیبانی نظامی دولت‌های استعماری، مجال رشد و خودنمایی نیافت. دولت‌های استعماری، از آن رو که در خاورمیانه عربی پابرجاماندن فئودالیت را در راستای منافع خود می‌دیدند، به پشتیبانی نظامی از آن پرداختند و دست فئودال‌ها را باز گذاشتند تا راه را بر سرمایه‌داری ببندند. لذا در جوامع خاورمیانه عربی، بورژوازی ملی در سایه هم‌دستی طبقه فئودال و دولت‌های استعماری فرصت بالندگی نیافته است. آنچه امروزه در این جوامع به چشم می‌آید، تاخت‌وتاز بورژوازی وابسته (کمپرادور) است؛ زیرا بورژوازی ملی به علت ماهیت اجتماعی که دارد، مایه توسعه و رونق اقتصادی و به عبارت دیگر تولید اقتصادی می‌شود. پس از رسیدن کشورهای عربی به استقلال، از دل پیوند میان دولت‌های استعماری و طبقه فئودال، بورژوازی وابسته (کمپرادور) بیرون آمد.<sup>۱</sup> این بورژوازی وابسته که از طریق وابستگی به سرمایه‌داری جهانی رشد کرد از یک طرف باعث راندن سرمایه ملی این کشورها به سوی کشورهای غربی شد و از طرف دیگر باعث شد که ساختار اقتصادی کشاورزی ارباب-رعیتی در پیوند و وابسته به ساختار اقتصادی سرمایه‌داری (سرمایه‌داری بازرگانی) قرار گیرد. عبدالمالک پژوهشگر و نویسنده مصری درباره چگونگی تشکیل طبقه کمپرادور (طبقه پیوسته به امپریالیسم سرمایه‌داری) در مصر و ترکیب اجتماعی آن می‌نویسد:

زمین‌داران بزرگ، بخش بزرگی از طبقه کمپرادور را تشکیل می‌دادند. فقیر شدن شهر و ده در برابر ثروتمند شدن فزاینده زمین‌داران بزرگ بود که در میان نیروهای اشغالگر (مراد نیروهای انگلستان در مصر است) مشتریانی پر و پا قرص یافته بودند و همین می‌توانست برای آنان ثروتی رو به افزایش تضمین کند، زیرا مصر یکسره کشتزار پنبه برای پارچه‌بافی لانکاشایر در انگلستان شده بود. بدین سان گونه‌ای همبستگی سیاسی میان بریتانیای کبیر و زمین‌داران بزرگ و در رأس آنها خانواده سلطنتی که سه، چهار قرن بر زندگی مصریان سلطه داشت پدید آمده بود... این حقیقت جالب است که صاحبان صنایع جدید و تکنوکرات‌های سرمایه‌دار مصری مانند اروپا و به گونه کلاسیک آن

۱. حسین هوشیار، «بهار عرب؛ شورش بر مدرنیته وارداتی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و پنجم، ش ۲۸۳، بهار ۱۳۹۰، ص ۶.



از دیدگاه صاحب نظران و تحلیل گران، ویژگی مشترک حکومت و ساختار سیاسی کشورهای عربی این است که وقتی فردی در رأس حاکمیت قرار می گیرد دیگر حاضر به ترک قدرت نیست؛ زیرا خود را بهترین تأمین کننده خواسته های مردم و منافع ملی می داند. اگر انتخاباتی برگزار شود همیشه فرد در رأس قدرت و گروه و حزب او، برنده نتیجه انتخابات هستند

از محل بخش خصوصی تغذیه نمی شدند، بلکه می توان گفت مستقیم بر اثر رخنه سرمایه داری خارجی امپریالیستی به مصر و به صورت وابسته و شریک دست دوم این سرمایه گذاری ها در مصر پدید آمده بودند.<sup>۱</sup>

بنابراین برخلاف سرمایه داری ملی در کشورهای سرمایه داری، طبقه کمپرادور در این کشورها هیچ علاقه ای به انباشت سرمایه در داخل و صنعتی کردن کشور ندارد؛ بلکه دارایی ها و سرمایه های مالی را زیر پوشش های گوناگون به خارج منتقل و در حساب های خصوصی خود انباشت می کند (فرار سرمایه)؛ بیرون بردن سرمایه و ثروت ها به شیوه های گوناگون (کسر حاصل از افزایش واردات به صادرات، خرید تجهیزات نظامی، فرار مغزها، انتقال پنهان و آشکار ثروت و سرمایه به خارج و...) زمینه افزایش بیکاری و گسترش فقر عمومی در این جوامع را فراهم می سازد. قدرت اقتصادی در این جوامع در دست بورژوازی وابسته است. منافع بورژوازی وابسته حکم می کرد که وابستگی اقتصادی بر پایه واردات، به جای توسعه اقتصادی بر پایه صادرات نشسته باشد و تا هنگامی که توسعه اقتصادی بر پایه تولید و صادرات به وجود نیاید، فقر و تهیدستی و عقب ماندگی وجود خواهد داشت. بنابراین، فقر گسترده و کمبود امکانات رفاهی در کشورهای عربی، با وجود منابع ارزشمند انسانی و زیرزمینی، از پیامدهای فقدان بورژوازی ملی و نیز توسعه وابسته در این کشورها به شمار می رود. بیکاری در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عربی یک چالش بسیار مهم اقتصادی است که خود به کاهش شدید مشروعیت نظام های سیاسی و در برخی کشورها به ویژه در مصر به شورش های گسترده انجامیده است. کمبودها در مواد غذایی، مسکن، خدمات بهداشت و سلامت و... نیز به این امر دامن زده اند. شاید مصداق بارز این امر نتایج تحقیق صورت گرفته توسط ریماخلف هندی (محقق مصری) باشد که در ۲۲ کشور

۱. پروفیسور شاپور رواسانی، «درباره طبقه کمپرادور؛ طبقه پیوسته به امپریالیسم سرمایه داری در مستعمرات و کشورهای عقب نگه داشته شده»، «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال بیست و پنجم، ش ۲۸۳، بهار ۱۳۹۰، ص ۷۸.





عربی شمال آفریقا و خاورمیانه عربی انجام داد و نتیجه همین تحقیق در سال ۲۰۰۶ مورد توجه سازمان ملل قرار گرفت. بر اساس نتایج تحقیق آقای هنیدی کشورهای مزبور از شرایط نگران کننده اقتصادی هم چون: تولید ناخالص ملی بسیار پایین، درآمد سرانه بسیار ناچیز، نیروی کار جوان، بیکاری گسترده، کثرت کودکان شاغل، فقدان شرایط مناسب برای توسعه ملی و وابستگی کامل اقتصادی به خارج رنج می‌برند. به جز کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس (که درآمدهای هنگفت ناشی از نفت آنها را به صورت موقت از نارسایی‌های اقتصادی مصون نگه داشته) بقیه کشورهای یادشده دارای شرایط اقتصادی بفرنجی هستند. فقدان پایه‌های اقتصاد ملی (زیرساخت‌های علمی، فنی و صنعتی) و وابستگی کامل (حتی در ابتدایی‌ترین خدمات و کالاهای مورد نیاز) به خارج موجب گردیده تا آینده اقتصادی این کشورها نیز در ابهام قرار گیرد.<sup>۱</sup> مسلماً اولین مظنون ایجاد چنین شرایطی هیئت حاکمه‌ای هستند که در چند دهه گذشته نتوانستند نسبت به رفع ضعف‌های اقتصادی و بهره‌مندی از ظرفیت‌های موجود ملی شرایط بهتری را برای مردم خود رقم بزنند. فساد مالی زمامداران عرب و خانواده‌هایشان (مانند لیلای طرابلسی همسر زین‌العابدین بن علی)، قطبی شدن جامعه از نظر اقتصادی، بیکاری جوانان (۶۰ درصد جوانان تحصیلکرده در تونس درآمد کمتر از دو هزار تومان در روز دارند)، تورم و گرانی، کاهش سرمایه‌گذاری خارجی، کاهش درآمدهای گردشگری در تونس و مصر، تبدیل یمن به یکی از فقیرترین کشورهای جهان، مشکل کمبود آب در اردن و یمن که باعث وارد آمدن صدمات و لطمات جدی به کشاورزی به عنوان منبع اصلی درآمد بخش بزرگی از جمعیت این کشورها است و ده‌ها مشکل کوچک و بزرگ اقتصادی و اجتماعی دیگر از جمله ویژگی‌های مشترک در کشورهای یادشده است. به بیان دیگر یکی از ریشه‌ها و آغاز تظاهرات و جنبش‌های جاری، اقتصادی است یعنی بالا رفتن قیمت کالا، بیکاری، فقدان مسکن و کاهش سطح خدمات رفاهی در درون جامعه. به علاوه در کشورهای عربی شاهد «دولت رانتیر» هستیم؛ دولتی که عمده رانت‌های اقتصادی را در دست خویش دارد و آنها را به قدرت سیاسی یک‌ه‌تاز خود بدل کرده است. مردم - به خصوص جوانان - در کشورهای عربی آگاه شده‌اند و می‌دانند که بیشترین ثروت در اختیار یک گروه کوچک نخبه حاکم قرار دارد؛ حال آن که نرخ بیکاری در میان جوانان این کشورها ۲۰ درصد به بالا است. آنان از مؤسسات فاسد

۱. علی آجرلو، «خیزش مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه عربی» (تهدیدات و فرصت‌های پیش روی ایران)، بصایر، سال بیست‌وهشتم، ش ۳۰۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۴.

واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی منجر به آن شد که پاسخ‌های مخالف طی ماه‌های اخیر در قالب مجموعه متنوعی از جهت‌گیری‌ها و فرهنگ‌های سیاسی مخالف و جریان‌های سیاسی و اجتماعی در طیف‌های اسلام‌گرای میانه‌رو، ملی‌گرا و لیبرال به نحو فزاینده‌ای پالایش یابند

اقتصادی و نظم سیاسی را کد، خسته شده‌اند و می‌خواهند نظم جدیدی را برقرار کنند تا شاید توزیع ثروت و قدرت، عادلانه صورت پذیرد. به همین دلیل حرکت‌های اعتراضی، بعد از شیوع گرانی محصولات غذایی و اعتراض فارغ‌التحصیلان جوان بیکار شروع شد؛ جوانانی که تحصیل کرده‌اند و انتظار

دارند که با اشتغال خود، وارد طبقه متوسط جامعه شوند اما نمی‌توانند و مجبورند به تاکسیرانی، ساندویچ‌فروشی و سبزی‌فروشی روی بیاورند یا بیکار بمانند. آنها می‌دانند که در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت مرکزی بوده که اقلیتی در فساد غوطه‌ور شده است. تنها عده‌ای از حاکمان و خانواده و اعوان و انصارشان ثروتمند شده‌اند و بقیه و طبقات پایین، (کارگران، کشاورزان، کارمندان) نمی‌توانند حقوق و دستمزد مکفی را دریافت نمایند. این گروه‌ها - به خصوص جوانان - دریافته‌اند که ریشه اصلی مشکلات آنان در استبداد و ساختار استبدادی نهفته است. آنها به درستی متوجه شده‌اند که حاکمیت نظام‌های موروثی - خواه پادشاهی یا به نام جمهوری - مبتنی بر تمرکز قدرت و ذاتاً مستبد و تمامیت‌خواه بوده که نه می‌خواهد و نه می‌تواند عدالت‌گستر و پاسخگوی مطالبات مردم خود باشد. این تحولی مهم در جهان عرب بوده که نتیجه آن را در تونس و مصر دیدیم و از این پس، آثار عملی و عمیق آن را در دیگر کشورها مانند یمن، اردن، الجزایر و لیبی شاهد خواهیم بود. حبیب بورقبیه و زین العابدین بن علی طی ۶ دهه در تونس و انور سادات و حسنی مبارک نزدیک ۴ دهه در مصر، اجازه ندادند جامعه مدنی قوی که بتواند مطالبات مردم را به حاکمیت و رأس ساختار سیاسی منتقل و عملی سازد، شکل بگیرد. در چهار کشور دیگر نیز اجازه تأسیس احزاب، رسانه‌ها، مطبوعات، اصناف و سایر نهادهای جامعه مدنی داده نشد. دولت‌های این کشورها که امروز در مقابل شورش‌های مردمی قرار گرفته‌اند، دولت‌های اقتدارگرا و استبدادی هستند. این‌ها دولت‌هایی هستند که از ابتدای شکل‌گیری، تجربه دموکراسی نداشته، نهادهای دموکراتیک در آنها شکل نگرفته و جامعه مدنی قوی ندارند. ابزارهای اقتصادی در انحصار دولت بوده و یک شخص، یک گروه یا یک حزب با کمک نهادهای امنیتی و دستگاه سرکوب بسیار قوی در کشورها و جوامع عربی حکومت کرده و می‌کنند. حکومت در این جوامع، کاملاً یک‌جانبه و تک‌صدایی است. این جوامع عمدتاً جوامعی هستند که



تجربه پلورالیسم یا تکثرگرایی را نداشته‌اند و به همین دلیل نیروهای جدید اجتماعی و سیاسی، خواهان تغییر در «ساخت سیاسی» هستند؛ چون در ساختار سیاسی اقتدارگرا که یک گروه یا شخص با کمک دستگاه سرکوب قدرت را در انحصار خود درآورده، جایی برای حضور نیروهای جدید در ساختار قدرت، وجود ندارد. این نوع ساختار قدرت متمرکز موجب جدایی بیشتر پیروان ادیان مختلف مانند مسیحیان و مسلمانان در مصر و سودان و خواست آنها برای تجزیه کشور (چیزی که در سودان اتفاق افتاد) می‌شود و باعث تحقیر روزافزون شهروندان می‌گردد.<sup>۱</sup> در ساختار استبدادی اعراب که مستقل نبوده و به بیگانگان (مخصوصاً آمریکا) وابسته است انتخابات سالم و آزاد برگزار نشده و نمی‌شود و جامعه به جای آن که به شیوه جمهوری اداره شود به شیوه فردی و پادشاهان خودکامه اداره می‌شود. این افراد که در واقع پادشاه هم نیستند، وظایف خود را در قبال ملت خویش انجام نمی‌دهند، پاسخگو نیستند و برای ساکت کردن صدای مردم و یا بی‌اعتبار کردن اعتراضات آنان، به ابزار قتل، بازداشت، شکنجه و زندان متوسل می‌شوند. حتی ممکن است خود، به ناامنی و غارت و خشونت دست بزنند. هیچ سازوکاری برای کنار گذاشتن قانونی افراد در رأس ساختار سیاسی استبدادی وجود ندارد و تنها مرگ، کودتا، جنبش‌های گسترده مردمی یا فشار نظام بین‌الملل و حمله خارجی می‌تواند به عمر آنها پایان دهد.<sup>۲</sup>

از دیدگاه صاحب‌نظران و تحلیل‌گران، ویژگی مشترک حکومت و ساختار سیاسی کشورهای عربی این است که وقتی فردی در رأس حاکمیت قرار می‌گیرد دیگر حاضر به ترک قدرت نیست؛ زیرا خود را بهترین تأمین‌کننده خواسته‌های مردم و منافع ملی می‌داند. اگر انتخاباتی برگزار شود همیشه فرد در رأس قدرت و گروه و حزب او، برنده نتیجه انتخابات هستند.<sup>۳</sup> با برپایی این گونه انتخابات فرمایشی، افرادی مانند صدام حسین، بن علی، حسنی مبارک، عبدالله صالح، بوتفلیقه و معمر قذافی با آرای بالا تر از ۸۰ درصد به قدرت می‌رسند و خود را رؤسای جمهوری قانونی می‌دانند. در این کشورها هر نوع انتقاد و مخالفت با رئیس حکومت و سیاست‌های حاکم بر کشور، براندازی تلقی شده و حق مخالفت یا حتی انتقاد از دولت در عمل به رسمیت شناخته نمی‌شود. رادیو و تلویزیون و رسانه‌های اصلی در اختیار جریان حاکم است

۱. چیزی که در تونس پیش آمد و آن، خودسوزی جوان تونس بود که یک پلیس زن سیلی به گوشش نواخت و چرخ میوه‌فروشی‌اش را توقیف کرد.  
۲. حسین علایی، آینده، ۳۱/۱/۲۰۱۱.  
۳. همان.

و اکثریت مردم در آن سهمی ندارند. آزادی واقعی مطبوعات و احزاب یک رؤیا است و آزادی بیان در تعریف و تمجید از حکومت و سیاست‌های آن در حد اعلا به چشم می‌خورد. وجود زندانیان سیاسی و بی‌حرمتی به خانواده‌های آنها یک پدیده عادی در این کشورها با ساختار استبدادی است. آزادی‌های مذهبی با

قرائت حکومتی و دولتی، وجود دارد و دین و مذهبی که مردم را به مخالفت با ظلم و جور فرا بخواند، ممنوع است. خطبا و مبلغان مذهبی اگر به آنچه بر ملت می‌رود کاری نداشته باشند و در هر منبر و محراب برای سلطان مسلمین دعا کنند، می‌توانند به فعالیت بپردازند در غیر این صورت باید به کنج خانه‌ها یا مدارس پناه ببرند. مهم‌ترین مشکل این نوع حکومت‌ها وجود جوانان، دانشجویان، دانشگاه‌ها، مدارس و مراکز علمی است. آنها در حرف به آزاداندیشی خیلی بها می‌دهند تا جایی که نتیجه آن تثبیت موقعیت حاکمان باشد. نهادهای امنیتی و نظامی بیشترین قدرت را در جامعه دارند و تکیه حکومت بر شیوه‌های پلیسی با هدف کنترل مردم است. چنین فرآیندی در کشورهایی همانند مصر، عربستان، امارات متحده، اردن، تونس و مراکش بیش از سایر کشورها وجود داشته است. رهبران سیاسی و ساختار حکومتی این کشورها، تداوم قدرت خود را مرهون سرکوب و اقتدارگرایی قرار داده‌اند. فرید زکریا در تبیین چنین شرایطی، حکام عرب را عامل اصلی چنین مخاطراتی در فضای خاورمیانه می‌داند؛ وی بر این اعتقاد است که:

حکام عرب خاورمیانه، اقتدارگرا، فاسد و سرکوبگر هستند. آنان تمایلی به برگزاری انتخابات ندارند. انتخابات در این کشورها زمینه شکل‌گیری بحران‌های سیاسی را به وجود می‌آورد. احزاب سیاسی نیز نگاه تحقیرآمیزی نسبت به حکومت‌ها دارند؛ زیرا دو مجموعه یادشده هر دو در تعارض با یکدیگرند... در خاورمیانه آنهایی که مدافع دموکراسی هستند، بیش از همه به اوهام انکار و خودفریبی پناه می‌برند. این منطقه لبریز است از نگاه بدبینانه نسبت به یکدیگر. به این ترتیب می‌توان میان دولت‌های اقتدارگرا از یک سو و جوامع غیر لیبرالی از سوی دیگر تفاوت



قائل شد. هیچ یک زمینه باروری برای دموکراسی به وجود نمی آورد. یک جو سیاسی آکنده از تندروی و خشونت وجود دارد؛ این امر انگیزه‌های برای دولت‌ها می‌شود که سرکوب بیشتری را اعمال نمایند.<sup>۱</sup>

هر یک از شاخص‌های یادشده نشان می‌دهد که رهبران سیاسی، ساختار قدرت و فرآیندهای اعمال قدرت در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا در زمره اصلی‌ترین موضوعات امنیتی محسوب می‌شود.

### زوال اقتصاد داخلی؛ گشایش در نظام جهانی و قیام‌های عربی

با توجه به وجود نابرابری‌ها و مشکلات ساختاری اقتصادی که پیش‌تر به آنها اشاره شد و ساخته و پرداخته شدن یک یا چند فرهنگ سیاسی مقاومت در پاسخ به آنها، به نظر می‌رسد چنانچه بحرانی ایجاد شود ممکن است به پیدایش وضعیت انقلابی انجامد. چنین بحرانی دو بعد تعیین‌کننده اصلی دارد که باید هم‌زمان با یکدیگر روی دهند: یکی زوال اقتصاد داخلی است و دیگری گشایش در نظام جهانی. به عبارت دیگر وخامت ملموس شرایط اقتصادی که می‌تواند به شکل افول مطلق سطح زندگی یا رکود نسبی که پس از دوره‌ای از پیشرفت بروز کند. ما امروزه این شرایط وخیم اقتصادی، نابرابری، فساد اقتصادی و... را در اکثر کشورهای عربی شاهدیم.

به عنوان مثال، در خصوص مصر می‌توان گسترش فقر، اوضاع بد اقتصادی، افزایش شکاف طبقاتی، و رشکستگی برنامه‌های اقتصاد دولتی و نبود برنامه روشن و امیدوارکننده برای آینده، فساد مالی در مجموعه دولت حاکم و عدم گزارش به مردم از وام‌های بلاعوض دریافتی مبارک از امریکا، بیکاری تحصیلکردگان و جوانان جویای کار، تضعیف بخش خصوصی به عنوان اصلی‌ترین منبع سرمایه‌گذاری، مهاجرت افراد به کشورهای دیگر با هدف کسب معیشت و... را ملاحظه کرد. گزارش صندوق بین‌المللی پول دولت مصر را با بدهی ۱۴۳ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۹ به بدهکارترین دولت در منطقه خاورمیانه معرفی کرده بود.<sup>۲</sup> کارشناسان می‌گویند میزان بالای فقر بهترین مثال گویای عمق بحران اقتصادی در مصر است و اگر شاخص سازمان ملل برای خط فقر که ۲ دلار در روز است معیار قرار گیرد، حدود نیمی از جمعیت ۸۰ میلیون نفری مصر زیر خط فقر یا کمی بالاتر از آن قرار دارند. به گزارش بانک جهانی، اجرای نظام

۱. فریدز کریا، *آینده آزادی*، تهران، نی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۴.

۲. فاطمه فهیمی، «توطئه سران زرو زور برای مصر انقلابی»، به آدرس اینترنتی:



پرداخت یارانه‌ها در این کشور نتیجه مثبتی را در پی نداشته و بخش زیادی از افراد فقیر نمی‌توانند یارانه مواد غذایی دریافت کنند. طبق برآورد سازمان خواروبار کشاورزی (فائو) حدود ۴۶ درصد مردم مصر از دسترسی به غذای کافی محروم‌اند و فقط ۵ درصد فقیران توانسته‌اند به وسیله یارانه‌ها از چنبره فقر رهایی یابند. در برابر، گروه اندکی توانسته‌اند با سوءاستفاده از قانون و پیوند با مراکز قدرت، ثروت فراوانی به دست آورند. مطابق گزارش سازمان شفاف‌سازی بین‌المللی، جامعه مصر به دو طبقه اقلیت در قدرت و بر خوردار از ثروت و اکثریت ۹۰ درصدی که دست‌به‌گریبان فقر و پیامدهای آن هستند، تقسیم شده بود. سیاست‌های اقتصادی دولت مبارک در مصر توازن اقتصادی و اجتماعی را بر هم زد و امتیازات مادی، شرکت‌ها، بورس و بازار دست عوامل نزدیک به حکومت پیشین و خاندان هیئت حاکم و اعضای حزب دموکراتیک ملی بود. اینها همچنین متهم به رشوه‌گیری، پارتی‌بازی و انحصار ثروت هستند و نظام قضایی مصر را آلوده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در بیشتر پرونده‌ها رأی به نفع ثروتمندان صادر می‌شود. برای نمونه هشام طلعت مصطفی، از ثروتمندان مصری مرتبط با دستگاه حاکم و قاتل سوزان تمیم هنرمند لبنانی، در دادگاه مصر تبرئه شد؛ حال آن که شواهد و دوربین‌های مداربسته در دبی، زمان، مکان، کیفیت و صحنه جرم را ضبط کرده بودند و مجالی برای انکار قتل توسط قاتل و تبرئه او نگذاشته بودند.<sup>۱</sup> سازمان شفافیت بین‌المللی سطح فساد کشورها را بر اساس نمره ۱ (بالاترین فساد) تا ۱۰ (کمترین فساد) تقسیم‌بندی و اندازه‌گیری می‌کند. میانگین نمره فساد بیشتر کشورهای خاورمیانه عربی و شمال آفریقا بین ۲ تا ۵ با فساد نسبتاً زیاد تا سطح بالا بوده است. عربستان، مصر، یمن، سودان، نیجریه، الجزایر و اردن در این دسته قرار می‌گیرند. کشورهای همچون قبرس، امارات متحده عربی، قطر، بحرین، عمان و کویت با نمره ۵ تا ۶ وضعیت بهتری ندارند.<sup>۲</sup> سازمان یادشده همچنین درباره فساد در جهان در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد که مصر رتبه ۱۱۱ از مجموع ۱۹۲ کشور جهان را داراست و این فساد، در کنار بیکاری گسترده و نارضایتی از شرایط کار و دستمزدها بر وضعیت وخیم اقتصادی مصر افزوده است و نشان می‌دهد که نظام سیاسی مبارک، اقدامی برای رفع فقر، فساد، بیکاری و بی‌عدالتی اجتماعی نکرده و پاسخی مناسب به مطالبات اقتصادی مردم نداده است.<sup>۳</sup>

۱. سمیر التنیر، *السفیر، بیروت*، ۲۰۱۱/۲/۱.

۲. خلیل‌الله سردارنیا، «چالش‌های سیاسی - اقتصادی و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه عربی (از دهه ۱۹۹۰ به بعد)»، *مطالعات خاورمیانه*، سال هفدهم، ش ۲، تابستان ۱۳۸۹، ص ۲۷.

۳. سازمان شفافیت بین‌الملل (گزارش سال ۲۰۰۹)، به آدرس اینترنتی:

یمن نیز دست به گریبان بحران اقتصادی به عنوان یک علت قیام مردمی است. این کشور از حیث افزایش نرخ جمعیت از رشد بالایی برخوردار است و بر حسب آمارهای رسمی در ردیف کشورهای با نرخ بالای مولید قرار دارد و پیش بینی شده که در صورت تداوم روند جاری، میزان جمعیت یمن طی ۳۰ سال آینده به دو برابر افزایش یابد که این امر موجب تشدید بیکاری و فقر و نیز بروز تنش های اجتماعی و سیاسی گسترده تر خواهد شد. در زمان حاضر نرخ بیکاری در یمن حدود ۳۰ درصد است که به طور پیوسته در حال رشد می باشد. کمبود فرصت های شغلی برای جوانان و گسترش فقر در مناطق روستایی باعث شده تا خیل مهاجرت به شهرها روز به روز افزایش یابد. عدم برنامه ریزی مقامات رسمی جهت اشتغال جوانان، یمن را با بحران جدی روبه رو کرده است که در آینده، این بحران عمیق تر خواهد شد. همچنین، صاحب نظران گسترش فقر را در یمن چالش واقعی می دانند و معتقدند درصد فقر در مناطق روستایی فراتر رفته و در ابتدای سال جاری تا ۴۸ درصد رسیده است. این رقم در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۵,۳۸ درصد بود. میانگین فقر در شهرهای این کشور نیز امسال به ۳۰ درصد رسیده است حال آن که در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۹,۷ درصد بود. کمیته ویژه بررسی طرح های بودجه عمومی یمن اعلام کرده که میانگین فقر در سال ۲۰۱۰ به ۴۲,۸ درصد رسیده بود. این کمیته، آمارهای ارایه شده را نشان دهنده تأثیر گذار نبودن روند رشد اقتصادی یمن در سال های گذشته و بهبود نیافتن اوضاع فقیران دانسته و تأکید کرده است که این مسئله بازتاب ناکارآمدی تدابیر اتخاذ شده از سوی دولت برای فقر زدایی است. دیکتاتور یمن با فرافکنی، بحران اقتصادی و گسترش فقر و بیکاری در کشورش را که موجب اعتراض های خیابانی دامنه دار شده است، اعمال و دسیسه های تروریست ها دانسته و گفته است که:

آنها ضربه بزرگی را به اقتصاد یمن و آسیب جدی به صنعت گردشگری و سرمایه گذاری در حوزه های متعدد وارد کرده اند و موجب ورشکست شدن تعدادی از آژانس های گردشگری و بیکاری افرادی که در این آژانس ها کار می کردند و نیز خروج سرمایه از کشور شده اند. تروریسم همچنین باعث افزایش مخارج نظامی و امنیتی در نتیجه اجرای عملیات پیشگیرانه و میدانی برای رویارویی با اقدامات تروریست ها، شده است و دولت، تقریباً ۴۰ درصد بودجه خود را صرف تدارکات جنگ علیه تروریسم می کند.<sup>۱</sup>





اگر چه تروریسم ضربه محکمی به اقتصاد ملی یمن وارد نموده اما وجود تروریست‌ها و تداوم فعالیت آنها به خاطر وجود ساختار سیاسی استبدادی و انحصارگرایی اقتصادی و عدم مشروعیت و ناکارآمدی هیئت حاکم و تدابیر اتخاذشده از سوی دولت یمن است که به آفت فساد، مبتلا است؛ دولتی که فرصت‌های تازه اشتغال و اقتصاد باز را فراهم نکرده و به نوسازی و بازنگری در ساختارها و سازوکارها و معیارهای موجود، بی‌اعتنا بوده و موجب خشم و خیزش مردمی شده است.

مشکلات اقتصادی زمینه قیام مردم اردن بوده و بر نارضایتی‌های اردنی‌ها دامن زده است. مطابق آمارها، بخش اعظمی از جمعیت اردن، فقیر بوده و در مناطق محروم زندگی می‌کنند. میزان رشد این جمعیت هم بالا است و تلاش دولت‌ها برای بهبود رفاه اجتماعی آنها و ثبات توسعه اقتصادی اردن، قرین توفیق نبوده است. میزان بیکاری در این کشور بالا است. رقم رسمی اعلام شده برای بیکاری حدود ۱۳ درصد و رقم غیر رسمی حدود ۳۰ درصد است. این نرخ، اقتصاد اردن را در برابر شوک‌های خارجی و ناآرامی‌های منطقه‌ای و اعتراضات داخلی، آسیب‌پذیر کرده است و رشد اقتصادی آن را متوقف خواهد کرد. اردن کشوری کوچک با منابع طبیعی محدود است که مشکل آب هم دارد و در حال حاضر می‌کوشد راه‌هایی برای گسترش تأمین آب محدود خود، به ویژه از طریق همکاری‌های منطقه‌ای، بیابد. همچنین اردن در تأمین نیازهای انرژی خود به منابع خارجی وابسته است. در خلال دهه ۹۰، نیازهای نفت خام این کشور از عراق تأمین می‌شد و از سال ۲۰۰۳ توسط کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تأمین می‌شود. اقتصاد اردن به صنعت گردشگری، قراردادهای تجاری با آمریکا و دیگر کشورهای غربی، کمک‌های خارجی، درآمدهای اتباع اردن در خارج از این کشور (ورود ارز توسط آنها)، وام‌ها و تعامل با کشورهای عربی، تجارت با این کشورها و کسب اعتبارات مالی از آنها، وابسته است. از سال ۱۹۸۹ اردن چندین مرحله اصلاحات اقتصادی<sup>۱</sup> با هدف ثبات بخشیدن به اقتصاد ناپایدار خود و انتقال از مدل «اقتصاد دولتی» به اقتصاد خصوصی مبتنی بر صادرات را پشت سر گذاشته است.<sup>۲</sup> اما این اصلاحات به دلیل اوضاع بحرانی اقتصاد جهانی و منطقه‌ای و چالش‌های عمده اجتماعی و سیاسی داخلی،

۱. مرحله اول (۱۹۹۱-۱۹۸۹م)، مرحله دوم (۲۰۰۰-۱۹۹۲) و مرحله سوم (۲۰۱۰-۲۰۰۱)؛ هدف این مراحل و دوره‌های اصلاحات اقتصادی، ثبات بخشیدن به اقتصاد از طریق کاهش بودجه و کسری‌های موجود در موازنه تجاری، کنترل نرخ تورم، فقر، بیکاری و بی‌سوادی، احیای منابع خارجی بانک مرکزی، برطرف ساختن رشد منفی اقتصادی، تجدید در ساختار سیستم مالیات، آزادسازی تجارت، خصوصی‌سازی، تأسیس منطقه ویژه اقتصادی عقبه و تلاش برای اجرا و احیای برنامه‌های تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول بوده است.

۲. «اقتصاد اردن»، *ایران*، ترجمه محسن خزایی، ۱۳۸۹/۱۱/۱۴.

دیکتاتورهای مستبد منطقه خاورمیانه مانند زین العابدین بن علی، حسنی مبارک، معمر قذافی، علی عبدالله صالح و امیر بحرین سال‌ها در کشورهای تحت سلطه خود وضعیت فوق‌العاده اعلام نموده و به زور فشار و سرکوب حکومت می‌کردند و با انباشت قدرت و ثروت فراوان در حلقه نزدیکان خویش هیچ‌گونه چرخش آزاد‌نخبگان را در سطوح بالای مدیریت کشور بر نمی‌تابند

ناموفق بوده است؛ زیرا مورد حمایت عمومی واقع نشد و علت این امر به عدم مشروعیت دولت‌ها و فساد مالی آنها برمی‌گردد. به جز این علل، اصلاحات در اردن گزینشی، ناتمام و ناهماهنگ بوده یا متوقف شده یا به تعویق افتاده است؛ به ویژه اصلاحات مربوط به یارانه‌ها و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی. مانع دیگر، عمر کوتاه کابینه‌های دولت اردن بوده؛ به طوری که در ۱۵ سال گذشته طول عمر کابینه‌ها به طور متوسط کمتر از ۲ سال بوده است. این امر باعث شده دولتی‌ها و مدیران، انگیزه کافی برای اجرای اصلاحات اساسی نداشته باشند. مانع بعدی این که اصلاحات، مشارکتی نبوده و تنها محدود به نخبگان حکومتی بوده است؛ اصلاحات از بالا تحمیل شده و از سوی برخی نهادهای مالی بین‌المللی و نیز هیئت حاکم، برنامه‌ریزی شده است. همچنین جامعه مدنی، احزاب و اتحادیه‌ها در اردن ضعیف بوده و این کشور فاقد کانال‌های مؤثر انعکاس‌دهنده افکار مختلف در سطح کشور و شبکه‌های ارتباطی بین دولت و جامعه است. این علل و موانع موجب ناکامی اصلاحات شده و اکنون مقاومت‌های ملی و مخالفت‌های مردمی را برانگیخته است.

در الجزایر هم یکی از علل و زمینه‌های اصلی اعتراض‌ها و بروز ناآرامی‌ها، «توسعه غیرمتوازن و گسترش نابرابری اقتصادی» است. این کشور که ۱۵ سال بحران سیاسی همراه با درگیری‌ها و خشونت داخلی را پشت سر گذاشته، طی ۵ سال گذشته می‌خواسته گام در راه توسعه فراگیر اقتصادی بگذارد و به مدد دیپلماسی، به جذب سریع سرمایه‌گذاری‌های بزرگ خارجی بپردازد. افزایش قیمت نفت، تنها منبع عمده درآمد الجزایر، در کنار تصمیم دولت برای سرمایه‌گذاری در بخش انرژی‌های جایگزین مانند انرژی هسته‌ای، بوتفلیقه را امیدوار کرده بود توسعه پایدار و همه‌جانبه اقتصادی را تحقق بخشد. در عین حال او با تدوین طرح چشم‌انداز اقتصادی برای افق ۲۰۲۵ می‌خواست پیامی اطمینان‌بخش به شرکای خارجی‌اش بفرستد که آینده همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های آنان در الجزایر تضمین شده است. شرکت‌های امریکایی و انگلیسی بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران بخش نفت و گاز این کشور هستند. مشتریان مهم نفت و گاز الجزایر عبارت‌اند از: آمریکا، ایتالیا، اسپانیا، فرانسه، کانادا، هلند، بلژیک و آلمان.



کارشناسان اقتصادی و اجتماعی معتقدند اقتصاد تک‌محصولی الجزایر، فسادهای مالی درون سیستمی، ساختار کهنه سیاسی، ضعف جامعه مدنی و بحران‌های امنیتی گذشته و حال، موجب شده برنامه توسعه پایدار و فراگیر اقتصادی دولت نه تنها پیشرفت چندانی نداشته باشد که در بسیاری موارد دچار پسرفت و انحطاط هم بشود. خشم و نارضایتی عمومی به دلیل تورم و گرانی کالاها و خدمات، معلول همین مسئله است.

بحران در لیبی نیز به اقتصاد تک‌محصولی یا تک‌پایه‌ای این کشور بر می‌گردد. نفت، محور اصلی اقتصاد لیبی است و تقریباً تنها کالای صادراتی این کشور محسوب می‌شود و ۹۰ درصد درآمدهای لیبی از فروش نفت به دست می‌آید. همین وابستگی شدید به نفت سبب شده که بحران اخیر در اقتصاد جهان و کاهش تقاضا برای نفت به شدت تولید ناخالص لیبی را تنزل دهد و اقتصاد آن را در سال ۲۰۰۹ به رکود بکشاند. سال ۲۰۱۰ تا حدودی این رکود پررنگ شد و در سال جاری میلادی بحران فراگیر لیبی را در بر گرفت. با توجه به جمعیت نسبتاً کم لیبی (۵/۶ میلیون نفر) ثروت نفتی آن سبب شده که رقم درآمد قبیلہ حاکم و خانواده قذافی بسیار بالا باشد و قدرت انحصاری را در اختیار خود و فرزندانش داشته باشد. این تبعیض در اختصاص درآمد نفت برای رفاه و آسایش یک اقلیت حاکم موجب شده دیگر قبیلہ‌ها و قشرها و مناطق لیبی با آفت فقر و رشد بیکاری جوانان مواجه شوند و به قیام اعتراضی علیه وضع موجود دست بزنند.

به نظر فوران مشکلات اقتصادی ممکن است ناشی از آن باشند که توسعه وابسته معمولاً نیروهای تورم‌زایی را به راه می‌اندازد یا ناشی از این واقعیت که دیکتاتورهای شخص‌گرا غالباً فرصت‌های اقتصادی را به باد می‌دهند.<sup>۱</sup> در تونس تظاهرات مردم با انگیزه اقتصادی و در اعتراض به تنگناهای معیشتی و بیکاری جوانان و نیز تحصیلکردگان آغاز شد. طبق گزارش برنامه توسعه انسانی ملل متحد در سال ۲۰۰۹، نرخ بیکاری در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۵ در تونس، ۲۷ درصد بود که از این تعداد حدود ۶۵ درصد را جوانان تشکیل می‌دادند. طبق این گزارش، متوسط نرخ بیکاری از ۶،۱۳ درصد در دهه ۱۹۸۰، به ۱۵،۵ درصد در دهه ۱۹۹۰ و سپس به ۲۷ درصد در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۵ افزایش یافت.<sup>۲</sup> نرخ بالای بیکاری در میان جوانان تحصیلکرده تونسی موجب بروز نگرانی‌هایی در زمینه گرایش احتمالی این جوانان به گروه‌های رادیکال

۱. جان فوران، «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم؛ مقایسه‌ای بین ایران، نیکاراگوئه و السالوادور»، همان، ص ۲۳۳-۲۳۲.

2. undp, *Arab Human Development report: challenges to Human security in the Arab countries*, New York, Regional Bureau for Arab states, 2009, p. 109.

شده بود اما این انگیزه‌ها و نگرانی‌ها تنها آغازگر خشمی بود که در ادامه، اهداف سیاسی را در صدر اولویت‌ها و برنامه‌ها قرار داد. به بیان دیگر جرقه اصلی سقوط دولت تونس به وسیله افزایش نرخ بیکاری و قیمت کالاها و کمبود مواد غذایی و فساد مالی حکومت و خاندان بن علی زده شد و سپس به موضوع انسداد سیاسی، ناکارآمدی نظام تک‌حزبی و عدم مشروعیت حاکمیت و ساختار کهنه سیاسی که به دوره جنگ سرد برمی‌گردد، تعمیم یافت. این ساختار کهنه، اقتصاد دولتی را دنبال می‌کند و اقتصاد دولتی تونس در چندین سال گذشته شاهد تحول مثبتی به سود طبقه پایین و متوسط جامعه نبوده و دولت تمام امکانات رفاهی را تنها به پایتخت و مناطق ساحلی که متعلق به جذب توریست (گردشگر) است، تخصیص داده است. ساختار کهنه همچنین باعث «اختصاصی‌سازی ثروت» و فساد در خانواده بن علی شد به گونه‌ای که همسر، فرزندان و داماد او متهم‌اند که سرمایه‌های کشور را به برخی شهرهای عربی مانند دبی، ریاض و جدّه منتقل کرده‌اند. این انتقال سرمایه، موجب شد تا بن علی به عربستان فرار کند تا در کنار ثروت‌های خود باشد. لذا سطح بالای فساد در ساختار سیاسی تونس و تمرکز آن در ارکان قدرت و هویدا شدن فساد حاکم برای مردم تونس، نارضایتی و خشم تونسی‌ها را با توجه به شرایط بغرنج اقتصادی کشور دوچندان ساخت. طبق گزارش شفافیت بین‌الملل، تونس در سال ۲۰۱۰ از نظر سطح فساد در بین ۱۸۰ کشور رتبه ۵۹ را داشت.<sup>۱</sup> به باور تحلیل‌گران، بن علی بعد از حکومت ۳۰ ساله دیکتاتوری حبیب بورقیبه، یک مافیای اقتصادی به وجود آورد و در عین حال برای سرگرم کردن جوانان، فرصت و زمینه تحصیلات عالی و دانشگاهی را مهیا کرد. تحصیلکرده‌های تونس وقتی از دانشگاه بیرون آمدند شانسی برای اشتغال مناسب با شأنشان نداشتند. هنگامی که افراد دارای مدرک لیسانس به بالا با بیکاری و عدم اشتغال روبه‌رو شوند طبیعتاً طبقه کارگر و طبقه پایین‌تر هم از اشتغال و درآمد کافی محروم‌اند و این، موجب نارضایتی و شورش می‌شود. از این رو جنبش تونس - که این کشور فقط صنعت توریسم و کمی نفت و فسفات دارد که آن هم مافیای دولتی و افراد نزدیک به خانواده حاکم فراری بر آن چیره بودند - یک جنبش اقتصادی هم هست زیرا سطح بالای فقر به خصوص میان حاشیه‌نشینان موج نخست اعتراضات را دامن زد و ادامه یافت. تداوم این چالش‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا با تلاقی و تصادم

1. transparency international Corruption perceptions Index 2010 Accessed in jan25,2011.p.3.

<http://www.transparency.Org/content/download/۸۹۰۳۱۰/۵۵۷۲۵>.

حضور فراگیر و میلیونی مردم (به ویژه طبقه متوسط)، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی و در کنار آن جو جهانی و ساختار نظام بین‌المللی و الزامات ناشی از جهانی شدن، باعث شد تا قدرت‌های خارجی و به ویژه امریکا نیز رویه خود را تغییر داده و ابتدا بر گسترش اصلاحات و در نهایت با فراگیری جنبش و قیام، بر کناره‌گیری متحدان خود رضایت دهند

چند عامل بسیار مهم در سطح بین‌الملل - که می‌توان آن را به تعبیر جان فوران گشایش در نظام جهانی نامید - همراه بود. اولین عامل، شرایط پیش آمده در بستر تحولات شتابان جهانی شدن و فناوری‌های ارتباطی و چالش‌گری فزاینده افکار عمومی بود؛ زیرا بیشتر کشورهای عربی دستخوش انقلاب، با وجود دست‌به‌گریبان بودن با حکومت‌های کمابیش خودکامه، از سال‌ها پیش در سایه جهانی شدن و ضرورت‌های داخلی در معرض

وزش‌های فرهنگی تازه قرار داشته‌اند. فرمانروایان این کشورها با نرمش‌ناپذیری سیاسی، مردمان این کشورها و به ویژه جوانان را به سوی حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی با چهره‌های تازه مانند ماهواره و اینترنت رانده‌اند. در بیشتر این کشورها شبکه‌های ماهواره‌ای و بی‌قیدوبندهای دولتی در دسترس بوده و در نزدیک به یک دهه گذشته شبکه‌های ماهواره‌ای مانند الجزیره و العربیه مخاطبان پرشمار یافته است. این شبکه‌ها با پوشش دادن پویش‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی - سیاسی در جهان همچون «انقلاب‌های رنگی» در کشورهای جداشده از اتحاد جماهیر شوروی پیشین، آگاهی‌های همگان در همه زمینه‌ها و اعتماد به نفس و شناخت مردمان از نیروی خود در روزگار نو را افزایش داده‌اند. شبکه‌های اجتماعی همچون «فیس‌بوک»، «توییتر»، «یوتیوب» به گونه روزافزون مایه سرگرمی جوانان در این کشورهاست. تکنولوژی‌های ارتباطی و الکترونیک مانند ماهواره و تلفن همراه و... که تازه‌ترین نمونه‌های آن در دسترس جوانان از طبقه متوسط در جهان عرب است، راه را بر پیوندهای فرهنگی - سیاسی بیشتر با جهان می‌گشاید.<sup>۱</sup> جوانان با فیلم‌های موبایلی و از طریق سایت‌ها و وبلاگ‌های شخصی، اعتراضات خود در خیابان‌ها و شهرهای مختلف تونس، مصر، یمن، اردن، الجزایر و لیبی را به سمع و نظر هموطنانشان، نیز حاکمان و مخاطبان رسانه‌ها در کشورهای مختلف رساندند و همه را آگاه کردند تا تبلیغات دولتی که معترضان را گروهی کوچک، تروریست و اغتشاشگر می‌دانند، باور نکنند. اطلاع‌رسانی جوانان بر

۱. محمد محسن حمیدی، «روندها و ریشه‌های انقلاب در جهان عرب»، «اطلاعات سیاسی - اقتصادی»، سال بیست و پنجم، ش ۵۶ و ۵۷، ۱۳۸۹، ص ۲۱ - ۲۰.





شیوه حکمرانی غیر دموکراتیک و مستبدانه و نقض گسترده حقوق و آزادی‌های مدنی به مرور موجب شکل‌گیری و نضج احساسات ناخوشایندی به صورت کینه و نفرت عمیق نسبت به دستگاه حاکمه در اذهان ملت‌های منطقه گردید

حجم مخالفت‌ها در کشورهای عربی افزوده و برنامه فیلترینگ حکومت‌های خودکامه ره به جایی نبرده است. به عقیده صاحب‌نظران، قیام جوانان این کشورها و استفاده از اینترنت «یکی از نمودهای موفق شبکه‌ای شدن انسان‌ها» است.<sup>۱</sup> دومین عامل به رهاسازی امریکا و سایر قدرت‌های دیگر و عدم حمایت آنان از متحدان منطقه‌ای سرکوبگری چون

زین‌العابدین بن علی، حسنی مبارک، معمر قذافی، علی عبدالله صالح و... شکست امریکا و گرفتار شدن این کشور در باتلاق افغانستان و عراق مربوط می‌شود. سومین عامل این است که بسیاری از اصلاحات سیاسی و اعتراضات اجتماعی شهروندان این جوامع در ماه‌های پایانی سال ۲۰۱۰ انجام پذیرفت؛ سالی که دموکرات‌ها در امریکا، از جنبش‌های اجتماعی اصلاح طلب حمایت به عمل آوردند. این امر را می‌توان یکی از دلایل اصلی تداوم جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه عربی دانست.<sup>۲</sup> به این ترتیب آمادگی در فضای اجتماعی، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و حمایت قدرت‌های بزرگ از گروه‌های اصلاح طلب را می‌توان در زمره دلایل اصلی شکل‌گیری بحران اجتماعی، تغییرات سیاسی و دگرگونی در ساختار قدرت کشورهای دانست که رفتار سیاسی خود را در فضای اقتدارگرایی اعمال می‌کردند. عامل چهارم به بیداری اسلامی که بیانگر قالب‌های گفتمانی انقلاب‌های اجتماعی خاورمیانه محسوب می‌شود، برمی‌گردد. این امر به مفهوم آن است که ایدئولوژی اسلام سیاسی که مبتنی بر آزادی و دموکراسی است با شرایط اجتماعی کشورهای منطقه پیوند یافته است. از سوی دیگر شکل‌بندی‌های سیاست جهانی نیز به گونه‌ای ایجاد شده که امکان عینیت‌یابی چنین تحولاتی را در فضای اجتماعی کشورهای دانست. ساختار اقتدارگرایی که دارند می‌سازد. بنابراین، بیداری اسلامی دارای سه ویژگی اصلی و اساسی است. اولین ویژگی آن را باید در ساختار مقابله‌گرا با نظام سلطه دانست. ویژگی دوم آن مربوط به روح اجتماعی در مقابله با نظام‌های اقتدارگرایی می‌باشد. سومین ویژگی بیداری اسلامی مربوط به قالب‌های گفتمان دینی است؛ گفتمانی که می‌تواند انقلاب اجتماعی را با آزادی و فرآیندهای کنش دموکراتیک پیوند دهد.

۱. عصر ایران، ۲۰۱۱/۲/۱.

۲. ابراهیم متقی، همان، ص ۱۷۲.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انقلاب‌ها مانند بسیاری از دیگر پدیده‌های اجتماعی پیچیده‌تر از آن‌اند که در قالب واحدی بتوان همه آنها را تبیین کرد. از یک سو عوامل تعیین‌کننده هر یک از آنها پیچیده و متعددند و از سوی دیگر مجموع عوامل پیچیده‌ای که تعیین‌کننده هر یک از آنهاست ممکن است متفاوت از دیگری باشد. جان فوران از معدود نظریه‌پردازان انقلاب است که تلاش کرده است با استفاده از یک مدل چندعاملی با تلفیقی از نظریه‌های دولت، وابستگی، نظام جهانی و تحلیل شیوه‌های تولید، الگوی جدیدی را برای مطالعه انقلاب‌های جهان سوم ارائه کند. به نظر فوران در تبیین انقلاب‌های جهان سوم باید چشم‌انداز گسترده‌ای ارائه کرد که عناصر زیر را مدنظر قرار دهد: ساختارهای اجتماعی جهان سوم (تنوع این ساختارها)، نقش مهمی که فرهنگ‌های سیاسی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی ایفا می‌کنند، ماهیت دوگانه بحران‌های انقلاب و فرصت‌هایی که نظام جهانی برای انقلاب فراهم می‌سازد و سرانجام توانایی‌های ائتلاف‌هایی چندطبقه‌ای در برپا کردن انقلاب و وزنه نیروهای اجتماعی در این ائتلاف‌ها. به عبارت دیگر فرضیه این مدل آن است که اگر این شرایط جملگی فراهم آیند یک ائتلاف چندطبقه‌ای به منظور به اجرا درآوردن طرحی انقلابی با شانس خوبی برای موفقیت شکل خواهد گرفت. وجود این شرایط، عناصر و عوامل تا حدود خیلی زیادی در اکثر کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا منجر به ایجاد اعتراضات و قیام‌هایی شد که سرانجام نظام سیاسی حاکم بر این کشورها را که در واقع نظام‌های مستبد، سرکوبگر و شخصی نیز بودند نشانه گرفت. تداوم چالش‌های اقتصادی از قبیل افزایش بیکاری و تورم، کاهش سطح خدمات اجتماعی، تنگناها در رفع نیازهای معیشتی و مواد غذایی، گسترش و رشد تصاعدی جمعیت، افزایش هزینه‌ها و بدهی‌های حکومت، افزایش هزینه‌های دفاعی و نظامی، در اختیار گرفتن اغلب سهام کارخانه‌های غیردولتی، شبکه‌های ارتباطی، خطوط هوایی و کشتیرانی، شرکت‌های راه‌سازی و صادرات و واردات توسط خاندان حسنی مبارک و تسلط گسترده و عمیق تر خانواده قذافی بر منابع قدرت در لیبی و وضعیت مشابه در دیگر کشورهای عربی زمینه‌هایی است که در طول چند دهه گذشته باعث ایجاد نفرت از حاکمان این جوامع شده و ملت‌های عربی را به فکر رهایی از نظام‌های استبدادی و حاکمان مستبدانداخته است. دیکتاتورهای مستبد منطقه خاورمیانه مانند زین‌العابدین بن علی، حسنی مبارک، معمر قذافی، علی عبدالله صالح و امیر بحرین سال‌ها در کشورهای تحت سلطه خود وضعیت فوق‌العاده اعلام نموده و به زور فشار و سرکوب





حکومت می کردند و با انباشت قدرت و ثروت فراوان در حلقه نزدیکان خویش هیچ گونه چرخش آزاد نخبگان را در سطوح بالای مدیریت کشور بر نمی تابند. این شیوه حکمرانی غیر دموکراتیک و مستبدانه و نقض گسترده حقوق و آزادی های مدنی به مرور موجب شکل گیری و نضج احساسات ناخوشایندی به صورت کینه و نفرت عمیق نسبت به دستگاه حاکمه در اذهان ملت های منطقه گردید. این واقعیت های اقتصادی و سیاسی منجر به آن شد که پاسخ های مخالف طی ماه های اخیر در قالب مجموعه متنوعی از جهت گیری ها و فرهنگ های سیاسی مخالف و جریان های سیاسی و اجتماعی در طیف های اسلام گرای میانه رو، ملی گرا و لیبرال به نحو فزاینده ای پالایش یابند. از جمله مهم ترین این جریان ها و جنبش ها، می توان از جنبش «النهضة» در تونس به رهبری «راشد الغنوشی» و «آخوان المسلمین» در مصر به رهبری «محمد البدیع»، «جریان الحق» به رهبری «دکتر سعید شهابی» و «استاد حسن المشیمع» در بحرین، «جبهه عمل اسلامی» در اردن و «جنبش مقاومت الحوثی» در یمن را نام برد. حمایت جدی توده های مردمی ناراضی و به ویژه جوانان از فراخوان جریان های سیاسی - اجتماعی برای پیوستن به جنبش اجتماعی و انقلابی اخیر و استمرار حضور بسیار گسترده آنها، ابتدا در تونس و سپس در مصر باعث شکل گیری و گسترش جنبش اجتماعی در سایر کشورهای عربی شد که در ادبیات نظری، هانتینگتون از آن با اصطلاح «اثرات سرایتی با گلوله برف» یاد می شود. این امر نشان می دهد که بحران، قابلیت انتقال از یک منطقه به حوزه های جغرافیایی هم جوار را دارد. به عبارت دیگر، آن چه در مصر و تونس شکل گرفته را می توان زمینه ساز دگرگونی های بنیادین در آینده کشورهای خاورمیانه عربی دانست. کشورهایی که طی سال های ۱۹۸۰ به بعد همواره در وضعیت سرکوب سیاسی قرار گرفته اند؛ اما در این قیام، جوانان نقش خود را در استفاده بهینه از صنعت ارتباطات و شبکه های اینترنتی با هدف اطلاع رسانی در گستره ای وسیع، به خوبی ایفا کردند. آنها تضاد شدید میان نظام حاکم و مردم جامعه ای را که از بازداشت ها، تبدیل نهادها به دستگاه های سرکوب و از بین برنده آزادی، انحصار گرایی اقتصادی، تنگنای معیشتی و تحقیر افکار عمومی به ستوه آمده بودند، آشکار ساختند. احزاب و توده های عرب طی هفت دهه گذشته یعنی از زمان تأسیس غیر قانونی رژیم اسراییل در سرزمین فلسطین، به رغم داشتن خشم و تنفر نسبت به حاکمان سیاسی در کشورهای خود

۱. خلیل الله سردارنیا، «تحلیل ساختاری و کنش گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر» (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)، روابط خارجی، سال سوم، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۲۹-۱۲۸.



حمایت جدی توده‌های مردمی ناراضی و به ویژه جوانان از فراخوان جریان‌های سیاسی - اجتماعی برای پیوستن به جنبش اجتماعی و انقلابی اخیر و استمرار حضور بسیار گسترده آنها، ابتدا در تونس و سپس در مصر باعث شکل‌گیری و گسترش جنبش اجتماعی در سایر کشورهای عربی شد

قادر به تغییر قابل‌ذکری در ساختارهای کهنه نبوده‌اند. در مراحل مختلفی مردم خشمگین عرب به خیابان‌ها آمده‌اند؛ از جمله در دهه ۱۹۵۰ و در پی ملی‌شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر و حمله اسرائیل، فرانسه و انگلیس به مصر در سال ۱۹۵۶ میلادی. موج مهم دیگر در

خیابان‌های عربی در دهه ۱۹۸۰ در پی انتفاضه فلسطین اتفاق افتاد. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نیز حوادثی مثل اشغال عراق و افغانستان و جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه لبنان و باریکه غزه و اجرای حمله وحشیانه این رژیم به کشتی مرمره حامل مواد غذایی برای فلسطینیان، توده‌های عرب را به خیابان‌ها کشاند اما در هیچ یک از این امواج مردمی، حاکمی جابه‌جا نشد، نظامی سرنگون نگردید و راهبرد و سیاست کشورهای عربی تغییر نیافت. اما این بار جوانان با توسل به ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی و تکیه بر اراده قوی، برتری خود را بر دیگر قشرها و اصناف اجتماعی نشان دادند، زود به خانه برنگشتند، دیکتاتورهای تونس و مصر را سرنگون و نیروهای پلیس و ارتش مصر را وادار کردند تنها به عنوان ناظر «مرحله انتقالی یا گذار» عمل کنند و حاکمان اردن، یمن و الجزایر و لیبی را ناگزیر ساختند کابینه را منحل یا تعدیل نمایند، با گروه‌های مخالف وارد مذاکره شوند، دست به اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی بزنند (اردن)، اجازه برگزاری راهپیمایی ۳۰ هزار نفری در مرکز صنعاً بدهند، مادام‌العمر بودن حاکمیت خویش را لغو سازند (یمن) و به حالت فوق‌العاده ۳۰ ساله پایان دهند (الجزایر) و شهرهای مهم را از دست حاکمیت خارج سازند (لیبی). به خاطر این واقعیت است که تحلیل‌گران عرب از وقایع کشورهای مذکور به عنوان «پایان یک مرحله و آغاز مرحله جدید از تاریخ جوامع عربی» یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> نیروی محرکه مرحله جدید که البته سخت و پیچیده خواهد بود، نیروی جوانان تحصیلکرده اما بیکار و تحقیر شده است که تصمیم گرفته‌اند به عمر حکومت‌های گرفتار فساد، خودکامگی و متکی به بیگانه پایان دهند و به نظام‌های سیاسی نو و مستقل برسند. بیکاری، فقر و محرومیت مردم و سلب حقوق اجتماعی و سیاسی آنها وقتی که با فساد، استبداد و سرسپردگی دولت‌هایشان همراه است غیر قابل تحمل می‌شود؛ در چنین شرایطی ملت‌های این منطقه که در اثر

۱. علی حماده، النهار، بیروت، ۲۰۱۱/۲/۳.





موج چهارم انقلاب صنعتی (انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات) تحت تأثیر شرایط متفاوت سیاسی و حاکم بودن اراده مردم بر سرنوشت خود در سایر جوامع قرار دارند، برای خروج از وضعیت اسفبار خود راهی جز دگرگونی بنیادین در ساختار سیاسی و کنار گذاشتن رهبران کنونی خود نمی‌بینند. این حضور فراگیر و میلیونی مردم (به ویژه طبقه متوسط)، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی و در کنار آن جو جهانی و ساختار نظام بین‌المللی و الزامات ناشی از جهانی شدن، باعث شد تا قدرت‌های خارجی و به ویژه امریکا نیز رویه خود را تغییر داده و ابتدا بر گسترش اصلاحات و در نهایت با فراگیری جنبش و قیام، بر کنارگیری متحدان خود رضایت دهند. بی‌جهت نیست که دوستان مستبد عرب امریکا معتقدند امریکا در حق آنها مهربان نبوده و واشنگتن قابل اعتماد نیست. دموکراسی‌های عربی هم از همین نامهربانی گلایه دارند و ایالات متحده را حامی خود نمی‌دانند. سعودی‌ها و اسرائیلی‌ها به سران کاخ سفید می‌گویند: شما کنار رفتن یک دوست (حسینی مبارک) را تسهیل کردید، شما به اندازه کافی درباره حفظ وضع موجود در اردن، بحرین، یمن، الجزایر یا لیبی سخت‌گیر نیستید. باید گفت امریکایی‌ها در حوادث اخیر هر چند مدعی «مدیریت بحران و تغییر» هستند اما در عمل در حاشیه ایستاده‌اند و گرفتار آفت ضعف، تضاد و تردید شده‌اند (تردیدی که امریکایی‌ها در حمایت از متحدان منطقه‌ای سرکوبگر خود از قبیل شاه ایران، در سال ۵۷ به آن دچار شدند). تضاد و چالشی که اکنون واشنگتن با آن روبه‌رو است چگونگی به رسمیت شناختن قیام‌های مردمی در کشورهای عربی و جنبش‌های دموکراتیک اصلاح‌طلبی است که سعی در تغییر رژیم دارند؛ در حالی که امریکا هنوز در آنجاها دوستان و منافعی دارد. خلاصه آن که امریکایی‌ها درباره تحولات آفریقا و خاورمیانه، بدترین موضع یعنی دوستی ضعیف و دشمنی ضعیف‌تر را در پیش گرفتند.